

زبان زازا

(دیمیلی)

برگردان و تألیف:

دکتر سیاوش مرشدی

ویراستار: دکتر محمد نجاری

با پیش گفتار استاد فریدون جنیدی

ظ ه گ ن k s w ع س ۸ p ۳

ت ۷۷ ۵ ۲ ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زبان زازا (دیمیلی)

برگردان و تألیف: دکتر سیاوش مرشدی
عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - مرکز گمیشان
با پیش‌گفتار استاد فریدون جنیدی

ویراستار: دکتر محمد نجاری



پاییز ۱۳۹۲ خورشیدی

سرشناسه : مرشدی، سیاوش، ۱۳۶۲ -
عنوان و نام پدیدآور : زبان زازا (دیلمی)/برگردان و تالیف سیاوش مرشدی.
مشخصات نشر : تهران: موسسه نشر بلخ، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری : ۱۰۰ص.
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۶۳۳۷-۷۹-۴
وضعیت فهرست نویسی : فیبا
موضوع : زازایی
رده بندی کنگره : PIR ۳۲۵۶/ز۳۳۴ ۱۳۹۱
رده بندی دیویی : ۹۶۴ک
شماره کتابشناسی ملی : ۳۰۴۶۰۹۰



زبان زازا (دیلمی)

نوشته: دکتر سیاوش مرشدی
با پیشگفتار: استاد فریدون جنیدی
ویراستار: دکتر محمد نجاری
هنداختار: سلمی بردبار
چاپ نخست: ۱۳۹۲
شماره: ۲۰۰ نسخه
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: کتاب سبز
نشانی: تهران، بلوار کشاورز، روبروی پارک لاله، خیابان جلالیه، شماره ۴، (ساختمان
کیخسرو اردشیر زارع)
دورواژ (تلفن): ۸۸۹۶۲۷۸۴ و ۸۸۹۵۳۴۰۷
دورنگار: ۸۸۹۶۲۲۴۳
نشانی اینترنتی: www.bonyad-neyshaboor.ir
همه حقوق محفوظ است.

ISBN: 978-964-6337-79-4

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۳۳۷-۷۹-۴

بها: ۶۰۰۰ تومان

پیشکش بہ محضرا استاد نازنین و فرزانہ ام

علیرضا فیض ہشی پور

فهرست مطالب

پیش‌گفتار.....	۹
مقدمه.....	۱۱
۱-۱) زبان زازا/ دیمیلی.....	۱۱
۱-۲) مردم زازا/ دیمیلی.....	۱۱
۱-۳) آمار نگاری.....	۱۱
۱-۴) دانش بررسی ژنتیک و قوم‌شناسی.....	۱۲
۱-۵) ریشه‌های تاریخی مردم زازا.....	۱۲
۱-۶) آیین مردم زازا.....	۱۳
۱-۷) زبان.....	۱۳
۲. اصطلاحات روزمره.....	۱۴
۲-۱) اصطلاحات اساسی روزمره.....	۱۴
۲-۲) شمارش.....	۱۵
۲-۳) ساعت.....	۱۶
۲-۴) روزهای هفته.....	۱۶
۲-۵) ماههای سال.....	۱۷
۲-۶) رنگها (رنگی).....	۱۷
۳) واژگان طبقه بندی شده زازا.....	۱۹
۳-۱) خانواده.....	۱۹
۳-۲) حیوانات.....	۱۹
۳-۳) فصلها.....	۲۰

- ۲۰ ۳-۴ اندام / اعضای بدن
- ۲۱ ۳-۵ زمان
- ۲۱ ۳-۶ آب و هوا
- ۲۱ ۳-۷ طبیعت
- ۲۳ ۴ ساختار جمله‌ها
- ۲۵ ۵ واژه نامه ی زازا / دیمیلی
- ۸۸ ۶ صرف افعال در زبان زازا / دیمیلی
- ۹۸ کتاب‌نما

پیش‌گفتار

برای مادر، تا چه اندازه دشوار و سوزاننده است که فرزند خویش را درون یک زندان ببیند و نتواند وی را از آن بند برهاند، و چندان این دوری و جدایی به داراز کشد که فرزند، مادر خویش را، و مادر پاره جگر خویش را فراموش کنند و همراه با گردش روزگار، روزگار را بگذرانند!

یکی از این فرزندان ایرانزمین تیره‌ای سخت‌کوش و نگاهبان فرهنگ ایرانی خود، که به دنبال یک رویداد سخت، شاید جنگ، شاید تنگی روزی و هر پدیده دیگر از دیپلمان به سوی خوروران کشور بزرگ خویش کوچیدند، و چون سیاستمداران و ستمگران جهان، در زمان صفویه، هنگامی که به فرهنگ ملی در ایران میانین نگرش نبود بخشی از خوروران ایران، میان‌رودان و بخش‌های بالای رودهای فرات و تگبر (دجله) را به امپراتوری تازه‌پدیدآمده به نام عثمانی بخشیدند، و چون چنین شد رشته پیوند آنان با ایران بگسست، پسان، با پدید آمدن نام تازه «ترکیه» و گرایش‌های سخت ملی‌گرایی ترکی؛ آن تیره نیز همچون همسایگان کرد کرمانج خویش هر چه بیشتر از مادر جدا شدند.

این تیره نگاهبان فرهنگ ایرانی. دیمیلی که پسان برای کوچک نمایاندن آنان را «زازا» نامیدند. امروز در کشوری تازه‌خاسته، با فرهنگی نوساخته؛ دست در گریبان‌اند، و زندگی را می‌گذرانند، که گزارش بیشتر آن در پیشگفتار نویسنده گرامی دفتر آمده است.

اما با همه این گرفتاریها، آنان چنان به فرهنگ خویش پایدار و وفادار مانده که شنیدن آوای گفتارشان از نوای خوش زیباتر به گوش می‌رسد، و با آنکه واژه‌های بسیار دارند که با گویش دیلمی، و دیگر جایهای ایران هماهنگی دارد، گاهگاه واژه‌های نزدیک به زبان اوستایی، و نیز پهلوی در نزد آنان به یادگار مانده است (که در میان کمانک کنار واژه بازنموده‌ام، و از آنجا که همه کار این دفتر بر دست دکتر سیاوش مرشدی، نویسنده آن، به انجام رسیده است، هر جای که بایسته می‌نمود سخنی به گفتار ایشان افزوده شود در کمانک کنار واژه از آن یاد کرده‌ام.

به امید آنکه این آوای مهر، به گوش آن فرزندان دورشده از دامان مادر برسد، تا بدانند که هنوز در اینسوی مرز، دل‌های آکنده از مهر هست، که برای آنان و نیز کرمانجیان و... یاد آنان را گرامی بدارد.

بنیاد نیشابور

فریدون جنیدی

پاییز ۱۳۹۱

مقدمه

۱ - ۱) زبان زازا/ دیمیلی

دیمیلی از زبانهای ایرانی، بخشی از زیر شاخه هند و ایرانی است که خود زیر مجموعه زبانهای هند و اروپایی قرار می‌گیرد. این زبان در خاور مرکزی ترکیه صحبت می‌شود که گویا نزدیک یک میلیون نفر به این زبان سخن می‌گویند. ترکان و کردهای کرمانج که در همسایگی دیمیلی زبانها زندگی می‌کنند به این زبان، *زازا* می‌گویند... (مان - هادانک، ۱۹۳۲: ۱) مهمترین پژوهش درباره این زبان بر مبنای کار میدانی است که در آغاز این سده از سوی او تو مان صورت گرفت که پس از مرگ نویسنده آن را کارل هادانک ویرایش و منتشر کرد. (مان - هادانک، ۱۹۳۲)

پیش از هادانک پیتِر لِرچ (۱۸۵۸: ۸۷ - ۴۹) در حدود ۴۰ صفحه متنهای دیمیلی را به همراه متنهای کرمانجی چاپ کرده است، اما نه به دستور زبان توجه کرده است نه ترجمه‌ها دقیق صورت گرفته است.

(lyn todd, 2008: 10)

۱ - ۲) مردم زازا/ دیمیلی

زازاها، کِرِدْ، کِرمانج و دیمیلیان مردمی از نژاد ایرانی هستند که زبان بومی ایشان **زازاکی** است که سکونت گاهشان در خاور ترکیه است. ایشان در درجه اول در استانهای خاوری ترکیه مانند: آدی یامان، آق سرای، بت من، بینگول، دیاربکر، اله زیق، ارزروم، ارزنجان، گوموش خانه، کرس، ملطیه، موس، سانی اورفه، سیواس و تونجلی زندگی می‌کنند.

۱ - ۳) آمار نگاری

به واسطه نبود آمار دقیق، جمعیت دقیق کردهای زازا مشخص نیست. این واقعیت که برخی از زازاها ترکیبی از گروههای قومی منطقه هستند به طور غیر قطعی مطرح است. جدا از سرکوبهای گسترده و تهی سازی روستاها، وضعیت اسف بار اقتصادی در مناطق زازا نشین جمعیت منطقه ای را مجبور به مهاجرت به مناطق شهری ترکیه و شهرهای اروپایی کرد. بسیاری از زازاها/ دیمیلیها در

شهرها عمده ترکیه مانند استانبول، آنکارا و ازمیر زندگی می‌کنند.^۱ افزون بر این، جمعیت‌های پراکنده مهاجر در سراسر اروپا (به طور عمده در آلمان) و در خارج از اروپا (ایالات متحده، کانادا و...) پراکنده‌اند. بر اساس آمار و ارقام برآورد شده، جمعیت زازا باید پیرامون ۱ تا ۲ میلیون نفر باشد.

بر اساس بررسی منتشر شده سال ۲۰۰۷ میلادی در یکی از روزنامه‌های ترکیه، کرمانج و زازا با هم در حدود ۱۳/۴ درصد جمعیت بالغ، و ۱۵/۶۸ درصد کل جمعیت ترکیه را تشکیل می‌دهند.^۲

۱ - ۴) دانش بررسی ژنتیک و قوم شناسی^۳

در حالی که تقریباً همه زبانشناسان بر این باورند که زازا گویش کرمانج نیست بلکه بیشتر به زبانهای نظیر [کردی] سورانی و گیلکی نزدیک است، با این حال موافقتی که زازاها و کردهای کرمانج وحدت فرهنگی - قومی بنا نهاده‌اند و لودوینگ پاول^۴ خاطر نشان می‌شود که اصل فرهنگی - قومی جنبه قطعی برای پرسش درباره هویت قومی گویندگان زازایی (زازاکی) دارد.

۱ - ۵) ریشه‌های تاریخی مردم زازا

بررسی‌های زبانشناسی نشان می‌دهد که دیملیها/زازاها ممکن است از ساحل جنوبی دریای خزر مهاجرت کرده باشند. برخی از ایشان خود را «دیمیلی» می‌نامند که همچنین دلالتگر گروهی از مردمان در استان گیلان (دیلیمان/ منطقه دیلمان) می‌شود. برخی از زبانشناسان واژه دیمیلی را با دیلمیان، در کوهستانهای البرز نزدیک ساحل دریای خزر در ایران مرتبط می‌دانند و بر این باورند که دیمیلیها/زازاها از دیلم [= دیلمان] به باختر مهاجرت کرده‌اند. امروزه زبانهای ایرانی که در جنوب ساحل دریای خزر صحبت می‌شود (که همچنین زبانی خزری/ کاسپین هم خوانده می‌شود)، شامل سنگسری، مازندرانی، تاتی (هرزندی)، سمنانی و تالشی [گیلکی، و...] می‌شود که از نظر دستور زبان و واژگان بسیار به دیمیلی/زازایی نزدیک‌اند؛ این مسئله استدلال مهاجرت دیمیلیها/زازاها را از جنوب دریای خزر به آناتولی خاوری اثبات می‌کند. دیمیلیها/زازاها همچنین در منطقه نزدیک قوم ایرانی دیگر - کردهای کرمانج - زندگی می‌کنند.

این فرضیه‌ها از نظر ژنتیک (نسل شناسی) تأیید و تقویت نمی‌شوند. پژوهشهای جدید نشان می‌دهند که اصل دیمیلی/زازا بومی خاور آناتولی بوده و از نظر نسل شناسی (= علم ژنتیک) از

۱. یکی از دلایل این مسئله (مهاجرت زازاها) به شهرهای بزرگ ترکیه، در کنار مشکلات اقتصادی روستاها، برنامه دولت ترکیه برای دور داشتن تجمع اقوام ایرانی تبار (کردها و زازاها) در یک ناحیه است.

۲. البته نمی‌توان به درستی این آمارها اعتماد کرد.

همسایگان کرمانج خود غیر قابل تشخیص و جدایی هستند و تنها از نظر زبانی با جنوب دریای خزر پیوند دارند.

۱-۶ آیین مردم زازا

از نظر آیین تقریباً نیمی از دیمیلیها علوی و باقی مانده سنی هستند. دیمیلیهای علوی در مناطق شمال خاوری و دیمیلیهای اهل سنت در مناطق جنوب خاوری زندگی می‌کنند. مذهب کهن دمیلیها/زازاها زرشتی بوده است.

۱-۷ زبان

نخستین گفتار نوشته شده در زبان زازا از سوی پیتز لریچ زبانشناس در سال ۱۸۵۰ وارد پژوهشها شد. دو سند مهم دیگر نوشته‌های آیین «مولید» است آن را احمد خاسی در ۱۸۹۹ و عثمان افندیو باییک (منتشر شده در دمشق ۱۹۳۳) منتشر کرد؛ هر دوی آنها به خط عربی چاپ شدند.

کاربرد نویسه (الفبای) لاتین برای زبان دیمیلی/زازایی هنگامی محبوبیت یافت که جمعیت کوچک و نزاری در سوئد، فرانسه و آلمان در دهه ۱۹۸۰ کوششهایی به عمل آوردند. این جریان با انتشار مجلات و کتابهایی در ترکیه، به ویژه استانبول ادامه یافت. کوشش روشنفکران دیمیلی/زازا برای ترقی دادن به زبان بومی شان با نوشتن کلمات به زازا با افزایش انتشار آثار مکتوب به زبان زازا نزدیک به ثمر بخشی است. بازیابی فرهنگ زازا/دیمیلی از سوی روشنفکران این قوم نه تنها موجب نوزایی (رئسانس) زبان و فرهنگ زازا شده است، بلکه ایشان را علاقمند به میراث‌شان کرده است. در میان جمعیت مهاجر، برنامه‌های محدودی به زبان زازا/دیمیلی در رسانه‌های جمعی وجود دارد. علاوه بر این، با کاهش تدریجی محدودیتهای زبانهای بومی در ترکیه، در جهت فراهم کردن مقدمات عضویت در اتحادیه اروپا، شبکه تی. آر. تی. در تملک دولت، برنامه‌ای تلویزیونی و رادیویی به زبان زازایی/دیمیلی اختصاص داده که در روزهای جمعه برنامه پخش می‌کند.

۲. اصطلاحات روزمره

۲-۱) اصطلاحات اساسی روزمره

Selām/ ma be xér	سِلَام / مَه به خیر	سلام
Ti senén ay/ Se kenay rind ay?	تی سینِ آی / سه کِنای ریند آی؟	حالتان چطوره؟ (غیر رسمی)
Šima senen é?/ se kene rind é?	شِیما سِنِنِ آی / سه کنه ریند اه؟	حالتان چطوره (رسمی)
Ez hol a./ Ez rin a, berxudar be.	از هولَه / از ریندَه، بِر خودار به	حالم خوب است، سپاسگزارم
Namey to çik o?	نامِی تو چی کو؟	نام تو چیست؟
Namey mi ... o/a.	نامِی می ... آی / آ.	نام من ... است.
Ez memnum biya. Xéré xo.	از مِمنون بیه خِرَه خو.	از آشنایان خوشحال شدم. لطفاً
Weše u war be/ berxudar be.	وِشو وِر به / وِر خودار به	سپاسگزارم
Šima xér amey	شِیما خِرِ آمِی	خوش آمدید
Ya	یَه	بله
Né	نَه	نه
Pardon	پِر دون	ببخشید
Qusir de seyr meke	قوسیر دِ سِیر مِکِه	متأسفم
Xatir be to	خاتیر به تو	خداحافظ (غیر رسمی)
Xatir be şima	خاتیر به شِیما	خداحافظ (رسمی)
Ez né şina "... " (weş) qesey biki.	از نِه شِنِه «...» وِش قِسه ی بِیکِی	من نام زبانتان را نمی‌توانم خیلی خوب بگویم
To Englezki zenana?	تو اِنگِلز کی زَنانه؟	تو انگلیسی صحبت می‌کنی؟
(Tiya de) Engleski	تِیا دِ گِم اِنگِلز کی زانِنو؟	(آیا اینجا کسی هست) که

zaneno?		انگلیسی صحبت کند؟
Imdad	ایمداد!	کمک!
Sodir be xér	سودیر به خیر	صبح به خیر
Šan be xér	شَن به خیر	عصر به خیر
Šewe be xér	شِوه به خیر	شب به خیر
Šewe be xér bo	شِوه به خیر بو.	شب به خیر (برای خوابیدن)
Ez fam né-keyna.	از فَم نه کینه.	من نمی فهمم.
Tuvalet koti o?	توالت کُتی او؟	دست شویی کجاست؟

۲-۲) شمارش:

Sifir	سیفیر	صفر
Yew (žu)	یو (ژو)	یک
Di	دی	دو
Hire	هیره	سه
Čar	چار	چهار
Panj	پنج	پنج
Ses (Šeš)	سِس (شیش)	شش
Hewt (howt)	هوت (هُوت)	هفت
Hešt	هشت	هشت
New	نو	نه
Des	دِس	ده
Des u yew	دِس او یو	یازده
Des u di	دِس او دی	دوازده
Des u hiré	دِس او هیره	سیزده
Des čār	دِس چار	چهارده
Des u panj	دِس او پنج	پانزده

Des u ses	دِس او سِس	شانزده
Des u hewt	دِس او هِوت	هفده
Des u hešt	دِس او هِشت	هجده
Des u new	دِس او نو	نوزده
Vist	ویست	بیست
Vist u panj	ویست او پنج	بیست و پنج
Hiris	هیریس	سی
Čewres	چورِس	چهل
Panjas	پنجاس	پنجاه
Šešti	شِشتی	شست
Hewtay	هوتای	هفتاد
Heštsay	هشتای	هشتاد
Neway	نوی	نود
Se	سه	صد
Di sey	دی سی	دویست
Panj sey	پنج سی	پانصد
Hazar	هزار	هزار
milyon	میلیون	میلیون

۲-۳ ساعت

Sāete čend a.	ساعته چند آ؟	ساعت چنده؟
Sāete hešt a.	ساعته هشت آ.	ساعت هشته.

۲-۴ روزهای هفته:

Šeme	شِمه	شنبه
Bazar	بازار	یکشنبه

dišeme	دیشمه	دوشنبه
seşeme	سه شمه	سه شنبه
Çārşeme	چار شمه	چهارشنبه
Panşame	پنشمه	پنج شنبه
Yene	ینه	جمعه / آدینه

۲-۵) ماههای سال:

Čele	چله	ژانویه
Gujige	گوجیگه	فوریه
Adare/ marte	آدره / مرته	مارس
Nisane	نیسانه	آوریل
Gulane	گولانه	می
Hezirane	هزیرانه	ژوئن
Temmuze	تموزه	جولای
Tebaxe	تباخه	آگوست
Elule	الوله	سپتامبر
Oktobre	اکتبره	اکتبر
Teşrine	تشرینه	نوامبر
Kanune	کانونه	دسامبر

۲-۶) رنگها (رنگی):

sipé	سپیه	سفید
siyā	سیا	سیاه
sur	سور	سرخ / قرمز
kewe	کوه ^۱	آبی

۱. گویا هم‌ریشه با «کبود» فارسی. (در فارسی کبود: رنگ آسمان، نیلی، لاجوردی است (لغت نامه)

kesk	کِسک	سبز
čeqer/ zerd	چِقِر / زِرِد	زرد
gewr	گِور	خاکستری
penbe	پِنبِه	صورتی
Mor	مور	ارغوانی / زرشکی

برگردان از:

http://wikitravel.org/en/Zazaisch_phrasebook

۳) واژگان طبقه بندی شده زازا:
۱-۳) خانواده:

برابر فارسی	تلفظ	واژه
پدر	Pi	بی
مادر	Māy	مای
خواهر	Wāy	وای
خواهر زاده	Warzā	وَر زَا
برادر زاده	Birā zā	بیرا زَا
خاله	Dāyzo	دای زو
عمه	Ēm	عم
زن برادر	Birājinya	بیرا جینه
نامزد	Wašti/ waštu	وشتی / وشتو
عروس	Vêyve	ویوه
پسر عمه / خاله	Dezā	دزا
دختر عمه / خاله	Dedkêynā	دِد کینا
دوست، رفیق	Embāz (olwāz)	امباز ^۱ (اولواز)
مادر زن / مادر شوهر	Vistewrā	ویس تورا
زن دایی	Xāljini	خال جینی

۲-۳) حیوانات:

خرگوش	Arweš	آرِوش
روپاه	Lu/ luwer	لو / لوور
گرگ	Verg	وَرگ
اسب	Estor	اِسْتور
مرغ	Kerg	کِرگ
گاو	Mānga	مانگه
خر	Her	هیر

موش	Mere	مره
کبک	Zerej	زرج
خارپشت، جوجه تیغی	Dije	دیجه
کژدم، عقرب	Dimāškul	دیماش کول
کره خر	Sipe (céhš)	سیپه (جهش)
خوک	Xoz	خوز

۳-۳ فصلها

پاییز، خزان	Pâyiz	پاییز
زمستان	Zimistān	زیمستان
تابستان	Amnān	آمنان
بهار	Wesār	وسار

۳-۴ اندام / اعضای بدن:

عرق	Sodir	سودیر
ابرو	Birwe, biroy	بیروه، بیروی
مژگان، مژه ها	Bijey	بیجی
چشم	Čim	چیم
چانه	Čenge, hênek	چنگه، هینک
دوش، کتف	Doši (kift)	دوشی (کیفت)
دندان	Dindān	دیندان
ریش	Erdiš	یردیش
استخوان، اسکلت	Este, aste	استه، آسته
دهان	Fek	فک
گوش	Goş	گش
اشک	Hêrs	هرس
انگشت	Ingišt	اینگیشت
اندام شرم مرد	Kird	کیرد
اندام شرم زن	Kis	کیس

روده ی بزرگ	Loqre, loqere	لوقره، لوقِره
پا، لنگ	Ling	لینگ
پشت	Miyāne	میانه
شانه	Pašti	پشتی
شکم	Pize	پیزه
قلب	Qesbe	قِسبه
سر	Sere	سِرِه
بینی، دماغ	Zinji	زینجی
دل	Zeri	زِرِی
۳- ۵) زمان:		
سحر، سپیده دم	Sodir	سودیر
صبح، روز	Šewra	شوره
صبح، روز	Vera dihir	وره دیهیر
ناهار	Dihir (tiştare)	دیهیر (تیشتره)
بعد از ظهر	Ere, perroz	اره، پر روز
پیش از غروب	Vera êra	وره اِره
غروب، هنگام گرگ و میش	Vera şan	وره شان
شب	Šān (éšā)	شان (عشا)
دیروز	Vizêr	ویزر
فردا	Mešti	مِشتی
۳- ۶) آب و هوا		
خورشید	Tiži	تیژی
ماه	Ašmi	آشمی
ستاره	Estāre (astāre)	استاره (آستاره)
باران	Yāxir vārān	یاخیر واران
برف	Vewr	وور
۳- ۷) طبیعت		
کوه	Ko	کو

رود	Lā	لا
رود	Ro	رو
بستر رود	Rover	روور
زمین	Érd	إرد
چوب	Qorri (mêṣe)	قُرّی (میشه)
گندم، غله	Xele	خِله
گوجه فرنگی	Šāmik	شامیک
انگور	Engur	انگور
عسل، شهد گیاهی	Beṣila	بشيله
سیب	Sāy	سای
گلابی، امرود	Miroy	میروی
بادام	wāmi	وامی
چمن	vaš	وَش
شوید	Kormit	کورمیت
هندوانه	Hendi (zebeš)	هِنْدی (زیش)

(۴) ساختار جمله‌ها

زن برادرمه.	Birājiniyā mn a.	بیراجینیّه من اه.
با درد ... تو	Bi êšāne to ya	بی اِشانه تو یه
چه می‌خوانی؟	Čiči wānenê?	چی چی واننی؟
یک چکه از خونت.	Dirope goni ya to ra.	دیروپه گونی یه تو ره.
از طرف دوستانت.	Enbāzān ra.	إنبازان ره.
بدزدش!	Éy/ Ay Bitirāwi!	ای / آی بیتیراوی!
من از کوه پایین می‌آیم.	Ez koyān ser ra yena war.	از کویان سر ره ینه ور.
شما آمدید؟	Šimā āmey?	شیمایه چی چی ونه؟
شما چی می‌خورید؟	Šimāyê Čiči wene?	شیمایه شینه کوتی؟
شما کجا می‌روید؟	Šimāyê Šinê koti?	شیمایه کوتی؟
شما می‌روید؟	Šimāyê koti?	شیمایه کوتی؟
خونم را گرم می‌کند.	Goniya mi kerdi germ.	گونیه می‌کردی گرم.
ما می‌رویم.	Mā yê šire.	ما یه شیره.
از امروز به بعد.	Nika ra.	نیکه ره.
اون کیه می‌آد؟/ آن	O kamo yeno?	او کمو ینو؟
کیست می‌آید؟	Pay ši	پی شی.
آن زن رفت.	Pê di	په دی
با هم	Piyê to seken o?	پیه تو سِکِن او؟
پدرت چه می‌کند؟	Sāyer	سایر
درخت سیب	Sekenê?	سِکِنه؟
چه کار می‌کنی؟	Seninê	سِنینه؟
حالت چطور است؟	Ti ye koti ra yenê?	تی یه کوتی ره ینه؟
اهل کجایی؟	To heti.	تو هتی.
با تو.	Vāmer	وامِر
درخت بادام		

دختر دایی	Xālkêyna	خال کینه
همانطور که ما گفتیم.	Zeki ma va.	زکی مه وه.
اینها چی کار می کنند؟	Inā ye sekenê?	اینه یه سِکِنه؟
من گرسنه ام نیست.	Ez veyšān niya.	إز وِشان نیه.
		برگردان از:

Faruk İremet, 1996, *Vart Spark ZAZAKI: Our Language Zaza*, İrmet Förlag, stokholm.

ه) واژه نامه ی زازا/ دیمیلی^۱
الف (Ā A E Ê)

آدنه	Ādna	شهر آدنا در ترکیه
آدیر	ādir	آتش
آدیرگان	ādirgan	آتش دان
آدیرگه	ādirge	فندق
آزمی	āzmi	آسمان، افلاک
آشناو ^۲	āsnaw	شنا
آشناو کِردیش	āsnaw kerdiš	شنا کردن
آسین ^۳	āsin	آهن
آقا	āgha	آقا
آو	āw	آب
آوریشنایش	āw rišnāyiš	ادرار کردن
آ	A	آن دختر، -ش (برای جنس مؤنث)، آن (ضمیر سوم شخص برای غیر جاندار)
آ	A	آن (صفت اشاره)
ا	E	بله، ها
ا	ê	ایشان، آنها، -شان
آت کِردیش	Atkerdiš	وقف کردن، به کسی واگذار کردن، ترک کردن
اِجنته	Ecente	بازرگان خودرو، تاجر اتوموبیل

۱. این بخش و بخش بعدی برگردان منبع زیر است و بخش حواشی از مؤلف :

Lynn Todd, Terry: 2008, *AGRAMMER OF Dimili ALSO KNOWN AS ZAZA* (Electronic publication)

۲ مانند «آشناو» (= شنا) در فارسی (نک. لغت نامه، «آشناو»)

۳ مانند کُردی، سمنانی، لاسگردی و بلوچی

اخلاق	axlaq	شخصیت، اخلاق
آرتیلیک	aratilik	نور (الکتروسیته)
ارجان	erjān	ارزان
ارخ	erx	کانال (آبیاری)
آردی	Ardi	آرد
آردیش	Erdiš	ریش
آردیش (بیا! میا! می آید)	ardiš (biyā mêyā!)	آوردن
ملحقات: بیارو آتو)	biyāro ano	
آروش	arwêš	خرگوش
آروگ	êrûg	آلو
آروگری	êrûgêri	درخت آلو
آره کِرتیش	arê kertiš	جمع کردن، گرد آوردن
آره ویایش (په سِر)	arêviyayiš (pê ser)	سوار کردن، فراهم کردن
آربیش	arriš	(آذوقه/ذخیره ی) آرد
آریق	ariq	چگالش، تغلیظ، عرق
آریق یایش (آریق ینو) خو	ariqyāyiš	عرق کردن
مریقنی!	(ariqeno) xu maiqni!	عرق مکن، کاری نکن که عرق کنی
إز ^۱	Ez	من
إستو، إستا، إسته	esto, esta, estê	بودن، زیستن
چی کسی إستو.	çi kesi esto.	کسی چیزی دارد.
آسه ییش	asayiš (asa, basi! Masi! Aseno [kesi ra]	ظاهر کردن، نمایان کردن [کسی را] ظاهر کن! ظاهر مکن، ظاهر می کند [او را]

۱. در گویشهای ایبانه، کردی کرمانج، تاتی، تالشی، آشتیانی، بجنوردی، بوین زهرایی، کهکی، تفرشی، شالی قزوین (از لهجه های تاتی) «از» (az) به معنای «من» و «خود» است (آذرلی)

افکنندن، پرتاب کردن	eštiš	اِشتیش (چِک! چِکِنو)
(پرتاب کن! پرتاب می کند)		
شلیک کردن، آتش کردن	eštiš	اِشتیش [پی تیوینگا]
(شلیک کن! شلیک می کند)		(چِک! چِکِنو)
پیوند زدن (درخت)	ašle kerdiš	اِشله کِرَدیش
ماه	ašmi	اِشمی
عشیره، قبیله	ešir	اِشیر
سَم، زهر	ağu	اِغو
شهروند افغان	afqanij	افغانیز
آفریقا	afriqa	آفریقا
آفریقایی، شهروند آفریقا	afriqaij	آفریقایز
هوش، حواس (غیر قابل جمع)	agil	اِقیل [= عقل]
بیهوشی، غش	agilê (kesi)	اِقیله (کسی) شیاییش
	šiyaiš	
به پشت چرخیدن	ageyrāyş	اِگیراییش
باز کردن، (نان صاف) را باز کردن و	akerdiš (aki)	اِکِرَدیش (اکی! اِکِنو)
گستردن	akeno)	
بر آمدن (خورشید، ماه)	akewtiš	اِکوتیش (اِکو/ اِکونو)
	(akew!	
	akewno)	
خواهر زاده (دختر خواهر، پسر خواهر)	êgan	اِگان
خداوند	Ella	اِلا
زادن، متولد شدن	Ella dayış	اِلا داییش
لباس	êleg	اِلِگ
آمیختن، مخلوط کردن	alawtiš	اِلوتیش
شهروند آلمان، آلمانی	Alman	اِلمان
آلمانی	Almani	اِلمانی
آلمان	Almanya	اِلمانیا
طلا، زر	altûn	اِلتون [تر]

آب دهان، بزاق، تف	alû	آلو
دوست، همباز	embaz	إمباز
دوستی، همبازی	embazey	إمبازی
امسال، این سال	emsər	إمسیر
امشب	emšo	إمشو
مایه ی ماست	amin	آمین
تابستان	amnan	آمنن ^۱
آمدن	amyayış	آمیایش (آمه، به! مه!)
بیا! ... می رود	(ame!/ be) biro, yeno	ملحقات: بیرو، ینو)
انگور	engur	إنگور
انگشت	engišt	إنگیشت
شست	engišta pil	انگیشتا پیل
انگشت کوچک	engišta qıj	إنگیشتا قیز
(انگشتانه) انگشتر	engištane	إنگیشتانه
فرود آمدن (پرنده، هواپیما و مانند آن)	aniši (baniši! maniši! anišo)	آیشیش (بِنیشی! مَنیشی! آیشینو)
کشیدن، مکیدن، جذب کردن (بکش! مکش، می کشد)	antiš (banji! Manji! anceno)	آنتیش (بَنجی! مَنجی! آنجنو)
و (حرف ربط)	ew	او
(قید) امروز	ewro	اورو
اینجا	ewža	اوژا
مانند آن	ewna	اونا
بنابراین	ewnas	اونای
دور از هم افتادن (دور بیفت، دور میفت)	aviyayış (avi! mavi! aviyno)	آویایش (آوی! موی! آوی ینو)
ش (شناسه سوم شخص پیوسته برای	ay	آی

۱. بسنجید با «هامین» (تابستان) در فارسی میانه (پهلوی) و کردی

جنس مؤنث، او (مؤنث)، آن (اشاره به

دور)

ey او، ش (مذکر)، آن

ayam فصلها(ی سال)

ayra از این رو، بنا بر این

ayre آسیاب، آسیا

ای

آيام [عر.]

آیره

آیره

أ (O)

o	او (مذکر)، ـ ش (مذکر)، آن (ضمیر)	أ
	(موارد ویژه)	
o	(صفت) آن (مذکر)	أ
orte	میان، وسط، میانه	أرته
ortedı	(صفت) بین، میان، در	أرتدی
ortey	میان (آنها)	أرتی
omordiř (omori!)	شمردن، حساب کردن	أمردیش
oamori, omoreno)	(بشمار! بشمار! می شمارد)	(أمری! ماأمری! أمرنو)
omid	امید	أمید
Oy	(صوت) أ، آی (برای بیان شگفتی)	أی

او (Ū)

او ū و (حرف ربط)

ای (I)

istare	ستاره	ایستاره
istanık	داستان	ایستانیک
istre	شاخ	ایستره
i'store	اسب، مادیان	ایستوره
i'ste	استخوان	ایسته
iřpiř	شپش	ایشپیش
iřpijin	(صفت) شپشی، شپشو	ایشپیژی
i'řki	کشمش	ایشکیژ

ای (İ)

۱. در کردی «ایستیره» (istire)، در رامهرمز، کردی کرمانشاه، تاتی، لری و شوشتری «آساره» (erāsā) به معنی «ستاره» است (آذریلی)

ایزتوت	i'sot	لفل [تند یا سبز]
ایریق ^۱	irbiq	پارچ، تُنگک، کوزه، سبو
ایسکمه	iskeme	صندلی
ایشلیگ	Işlıg	پیراهن
اینان	inān	ایشان، آنها، - شان (کاربرد ویژه)
اینگلیزی	Inglizi	(زبان) انگلیسی
اینه ^۲	ine	آدینه، جمعه
اینی ^۳	ini	چشمه

ب

بَعده	ba'hdê	پس از، بعد از
بعده جُی	ba'hdêcoy	در پی ...، متعاقباً
بعهدو	ba'hdo	بعد از، پس از
بَکل	Bakal	پدر بزرگ، بابا بزرگ
بلو	Balû	بلوط، شاه بلوط
بلووری	Baluwêri	درخت بلوط
بَن	Ban	خانه، ساختمان
بَنجَنی	Bancani	بادمجان
بَنَت	Bant	نوار
بَقیر	Baqirr	مس
بَقلا	Baqla	نخود، نخود فرنگی
بَر [= بار]	Bar	بار
بَر کردیش	bar kerdiş	(بار کردن) نقل مکان کردن، اسباب کشی کردن

۱. ریشهٔ این واژه «ایریق» (ebriq) عربی است (قلب «ب» و «ر» صورت گرفته است) که خود از ریشهٔ «آبریز» فارسی است و از واژگان قرآنی.

۲. در کردی «هینی» (heyni) به معنی «آدینه» است. گویا «آدینه» (فارسی)، «هینی» (کردی) و «اینه» (زازایی) همه گونه های مختلف یک واژه هستند.

۳. «اینی» گونهٔ دیگر واژه «کینی» / «کانی» (کُردی) و «خانی» در فارسی است که همگی به معنی «چشمه» هستند.

باران (نام)	Baran	بَرَن
سوراخ بینی	bare	بَرِه
باریک، نازک، لاغر	bari	بَرِی
بالش	başne	بَشنه
گونه، نوع، دسته	bavet	بَوَتِه
(صفت) گوناگون، مختلف	bavetne	بَوِتِنه
پدر، پدربزرگ، بابا، بابابزرگ	bav	بَو (= باو)
باور کردن	baver kerdiš	بَوَر (= باور) کردیش
بازو، ساق پا	bazi	بَزِی (= بازی)
دست بند، انگو	bazin	بَزِن
(صفت) (زن) زیبا	bedel	بَدِل
بدن (تنها برای اشاره به بلندی)	bejn	بِژَن
رنگین، خال خال، خالدار	belek	بِلِک
(قید) شاید، گویا	beno	بِنو
ممکنه، ناممکن، ممکن نیست	beno nêveno	بِنو نَوِنو
قورباغه، وزغ	beq	بِق
قوچ، گوسفند نر	beran	بِران
کف، صحن	berbanik	بِرَبَنیک
(صفت) کثیف، آلوده	berbat	بِرَبَت
بردن	berdiš (bi! me! meno)	بِرَدیش (بی! مه! منو)
دیر (صفت/ قید)	berey	بِرِی
(بارگیر) اسب نر، فحل، اسب نر آماده جفت گیری	bergir	بِرِگیر
گریستن، اشک ریختن	bermiš (bermi! Bermeno)	بِرَمیش (برمی! برمنوا!)
تابش، گرمی	berqyayış (berqyeno)	بِرَقْیایش (برقینو)
(صفت) بلند، برز	Berz	بِرَز

Berza	بذر، دانه	برزا
Bes	(صفت) بس، کافی	بس
besterdiş (besteri)	(بستردن) ستردن، زدودن، پاک کردن	بستردیش (بستری)
Bešila	خریزه	بشيله
bewran	فاخته، کبوتر، قمری	بوران
bê	بی، بدون	ب
bê	بیا (همچنین نک. «آمیایش»)	ب
bêkes	(بی کس) خالی از سکنه	بکس
bêri	دختر شیردوش	بری
Bêz	بز (نامی دخترانه است)	بز
Bijax	بیجاخ (نام قبیله ای است)	بیجاخ
bilboy	بوی سوختن لباس کتان	بیلبوی
Bın	(بن) اساس، پایه	بین
bın	(بن) در زیر	بین
bıne qede'h	(بن قده) نعلبکی	بینه قده
bırā	برادر	بیرا
bırākeyna	دختر برادر	بیرا کینه
Bırār	برادر	بیرار
Bırāzā	برادرزاده	بیرازا
bırayış	بریدن	بیرنایش (بیورنی! بیرننو)
(bıvırrni!		
Bırnenno)		
Bırūsık	شعله، شراره	بیروسیک
Bıvo	چسب (از شیر ی درخت زردآلو)	بیو
Bıx	بخار	بیخ
bızêx	برّه	بیزخ
bız	بز، بز ماده	بیز

بین	bin	دیگری، کسِ دیگر
بیترو	bintero	پس آن فردا، دور روز پس از فردا
بیرو	birro	پس فردا، یک روز پس از فردا
بیابیش (وی! بنو، - و)	biyāyış (vi! Beno, - o)	بودن
بیابیش (وی! بنو، - و)	biyāyış (vi! Beno)	شدن
بیابیش (وی! بنو، - و)	biyāyış (vi! Beno)	کار کردن
سوی مه بنه.	sovay ma bena.	اجاق ما کار می کند.
بیابیش (چی) - رو	biyayış (či)-ro	نگه داشتن ...
بوچیک	bočık	دُم
بُل	bol	(قید) بسیار، خیلی
بُل	bol	(صفت) بسیار، زیاد، خیلی
بُل شینو اتین شینو	bol şino 'tayn şino	پس از اندکی، پس از مدتی
بُل ... اتین ...	bol .. 'tayn	پس از انجام ... مدتی
بُستان	bostan	بوستان، باغ
بُخشی	boxşı	اره
بُقوم	boğum	کُنده
بُی	Boy	بو، بوی
بُیاق [تر.]	boyağ	رنگ
بُیاق کِردیش	boyağ kerdış	رنگ زدن، رنگ کردن
بُیه	boye	واکس (کفش)
بُیه چی [تر.]	boyeci	پسر واکسی، پسر واکس زن
بُیه کِردیش (بیه کی!)	boye kerdış (boye kıl!)	واکس زدن (واکس بزَن)

پ

پا	Pā	روی آن، بر آن
پار	Pār	سال، گذشته، پار

پاره	pāre	خورجین
پاک	pāk	(صفت) پاک
پاک کردیش	Pāk kersiš	پاک کردن
پالتو	pālto	پالتو، کت
پای	pāy	روی پا، سر پا
پایتیش ^۱	pāytiš	منتظر ماندن، منتظر شدن
(پاویت! پیپاوی)	(pawit! pipawı)	(منتظر بمان! منتظر می ماند)
پایتون	paytūn	کالسکه، ارابه
پای دایش	pay dayiš	پا زدن، لگد زدن
پاییز	payız	پاییز، خزان
پت	pêt	(قید) سریع، سخت
پر	per	پر، تکه کاغذ، پر کاغذ
پر	porr	مو [کل موی سر]
پرزانه	perrzane	بال، پر
پرس کردیش	pers kerdış	پرسیدن، سؤال کردن، آزمودن
پرن ^۲	prên	دامن
پرو	pêro	(صفت) همه
پرو	pêro	همه ی افراد، همه کس
پرو بیایش	Pro biyayıš	نگه داشتن (چیزی را)
پره نزدی	pêra nezdi	نزدیک یکدیگر
پره بیش	perayıš	پریدن، پرواز کردن
(پیپری! پرِنو)	(piperrı! perreno)	
پره بیش	perayıš	گاز گرفتن
(پیپری! پرِنو)	(piperrı! perreno)	

۱. هم‌ریشه با «پاییدن» و «پایستن» فارسی به معنای «انتظار بردن»: «به گاه معصیت بر اسب ناشایست / و ناپایست و مر کس را نیایستی» (لغت نامه، به نقل از دیوان ناصر خسرو)

۲. گویا با واژه «پرون» (paron) به معنی «پیش» و «جلو» در گویشهای افتری، سمنانی، اورازانی، لاسگردی، شهمیرزادی و سنگسری بی ارتباط نباشد (نک. آذرلی: «پرن»)

پریروز	perey	پری ^۱
پول	perey	پری ^۲
پرواز (خلبان)، کیش کیش کردن پرنده	perranış (piperrı!)	پرینایش (پیرنی!)
گره نر	psing	پسینگ
گره	psingı	پسینگی
پشم	pešmi	پشمی
کیف (کوچک)	pêlek	پلک
پنبه	peme	پمه
پنجاه	pancas	پنجاس
پنج	panj	پنج
پنجه، چنگال	penj	پنج
پنجره	pencera	پنجره
پانزده	pancês	پنجس
پنجشنبه	panjšeme	پنجشمه
شلوار	pantol	پنتول
پنیر	penir	پنیر
جابه جایی [در بازی شطرنج یا چاگرز	Po	پو
شطرنج باز یا بازی کننده آماده است که مهره هایش را جابجا کند]	bilû, ezan po	بیلو، ازان پو
حرکت را بکن، من [مهره ها را] جابه جا کرده ام. (حرکت داده ام)		
پختن	pewtiš	پوتیش
	(pipewji! Pewjno)	(پیپوژی! پوژنو)
چوب پوسیده	Pûč	پوچ
جوراب ساق بلند	pûčık	پوچیک

۱. در متون قدیم فارسی «پری» در همین معنی پریروز به کار رفته است (نک. لغت نامه «پری»)
 ۲. در کردی و ترکی آذری «پاره» (به معنی «پول») است و در فارسی همین واژه در معنی «رُشوه» به کار می رفته است.

پور	purr	پوست، پوسته [برای درخت]
پورتی	purti	پَر، مو [مجموعه موهای بازو]
پوزیک	pozik	دهانه، افسار
پوستال	postal	کفش
پوسته	poste	پوست بدن، چرم
پوش	pûš	پوشال، یونجه وحشی
په	pê	هر کدام
په آمیایش	Pê amyayış	به هم خوردن، تصادم
په مندیش	Pê mendîš	مانند هم بودن، شبیه بودن
پی ^۱	pi	پدر
پیا آمیایش	piyā amyayış	همراه بودن، با ... همراه آمدن
پیا کوتیش	piyā kewtiš	با هم خوابیدن
پیا مندیش	piya mendîš	با هم زندگی کردن
پیاروژ	pyāroj	جهت شمال [مخالف خورشید]
پیاز	pyāz	پیاز
پی اِھیایش	pey 'hesyāyış	شنیدن درباره، آگاه شدن درباره کسی، پی بردن به ...
(پی بی اِھی!)	Pey bi 'hesi!	
پ اِھینو)	pey 'hsyeno)	
پیپیک	pıpık	(ساز) نی
پیتیک ^۲	pıtık	بچه، نوزاد، عروسک
پیخ!	pıx!	(پَخ) هو! (صوت برای نشانه نفرت)
پیدا کردیش	peydā kerdîš	پیدا کردن
پیدی	peydi	پشت، پشت سر
پیر	pir	پیر، مسن
پیر	pırr	پُر، مملو

۱. در گویش خور و نطنز «پی» (pey) در معنی «پدر» به کار می رود (آذرلی، فرهنگ واژگان گویشهای ایران، «پی»)
 ۲. گویا واژه های «پتک» (کوچک، بی اهمیت) (گویش لاری) و «پتک» (جوانه درخت) (گویش کرمانی) از همین ریشه است (همان: «پتک»)

پروانه	pırpılık	پیرپیلیک ^۱
کتاب	pirtok	پیرتوک ^۲
پُر کردن	pırr kerdış	پیر کردیش
پیر، مسن	piery	پیری
مادربزرگ	pirik	پیریک ^۳
پی بردن به کسی، آگاهی درباره کسی	pey zanayış	پی زانیش
شکم	pize	پیزه ^۴
بد [غیر اخلاقی]	pis	پیس ^۵
خشک شدن / خشک کردن (چشمه)	peysayış (peysā, pıpeyşı! peyşeno)	پیسایش (پِیسا، پِیشی! / پِیشینو)
کباب کردن، سرخ کردن	peysayış (peysā, pıpeyşı! peyşeno)	پیسایش (پِیسا، پِیشی! / پِیشینو)
پستان، سینه	pıstın	پستین
دو چرخه	pısqılêt	پس قیلت
پشگل (بز)	pıškûl	پشکول
(خودرو) پیکاپ	piqāv	پیکاو
بزرگتر (از نظر افتخار و سن)، مسن تر	Pil	پیل
فشار دادن	pıloxnāyış	پیلوخنایش
(فشار بده، فشار می دهد)	(pıploxnı! Ploxneno)	(پیلوخنِی! پیلوخنِو)
پیمبر، پیغامبر، رسول خدا	pêyember	پیمبر
(اسم مصدر) اندازه گرفتن، پیمایش	peymıtış	پی میتیش
		(پی پیمی! پی منو)

۱. مانند این واژه در گویش اتری «پرپرو» (پروانه) (همان، «پرپرو»)
۲. در کردی «په رتوک» (partuk) (کتاب) (هه ژار)
۳. در بلوچی «پیرک» (pirok) به معنی پدر بزرگ است (آذرلی: «پیرک»)
۴. در گویش خویین «پیزه» (piza) به معنی «شک» است؛ در گویشهای سرخه و لاسگرد «پیزا» (شکم) به کار می رود (آذرلی: «پیزه» و «پیزا»)
۵. در کردی به معنای: (۱) چرکین؛ (۲) تخم مرغ فاسد؛ (۳) شدت؛ (۴) جذام؛ (۵) آدم خسیس (هه ژار) همچنین در زبان کردی و نیز گویش همدانی به معنای: «کتیف» هم به کار می رود.

پشت (چرخ و مانند آن)، عقبی، عقب peyin

پین

ت

تاب خوردن، چرخیدن	tadayış (bitadı!)	تادایش (بیتادی!)
تاریک (صفت)	tarı	تاری
سگ شکاری [نر]، تازی	taži	تازی
سگ شکاری [ماده]	tāzi	تازی
کاسه کوچک	tās	تاس
تابه، دیگچه	tāva	تاوه
گرفتن	Tepištış (tepêš)	تپیشتیش (تپش!)
تخته، تابلو	text	تخت
ماشین تحریر	textilo	تختیلو
چوب سیگار	taxım	تخیم
مرز (خط فقر)	taxım	تخیم
اسفناج	tarr	تر
دِرزی، خیاط	terzi	ترزی
ترسیدن (بترس!)	tersayıš (bitersı!)	ترسایش (بیترسی!)
ترساندن	tersanayıš (bitersanı!)	ترسانایش
(بترسان!)		(بیترسیانی!)
ترسناک	tersnok	ترسُنک
ترک کردن (یک عادت)	terk kerdış	ترک کردیش
ترن، قطار	trên	ترن
گرد و خاک	toz	تُز
بوران، برف و بوران	tozle	تُزله
بوران شدن، برف و بوران باریدن	tozle varayıš	تُزله وارایش
بوران شده، برف و بوران می بارد.	tozle vareno.	تُزله وارِنو
تشت، ظرف (آب خوری حیوانات)	tešt	تشت

تراشیدن صورت، ریش تراشی	faštiš	تَشْتِش
تلخ	ta'l	تَعَل
سوراخ، پنجره	teqa	تَقَه
دانه (برای کاشتن)	toğum	تُقوم
تک، تنها	tek	تِک
تایر، لاستیک، چرخ	teker	تِکِر
تلفن	telefon	تَلْفَن
تلفن کردن، تماس گرفتن	Telefon kerdış	تلفن کِرَدِش
خار	teli	تِلی ^۱
اتوموبیل، خودرو	temafil	تَمافیل
فرستادن (شخص و مانند آن)	tembe kerdış	تَمبِه کِرَدِش
(صفت) (بوی) ملایم	tamsāl	تَمسال
کم، مقدار کم	teneke	تِنِکِه
گندم	tene	تَنِه
تنها	tenyā	تِنیا
تو	To	تو
توت، شاه توت	Tû	تو
آسیب رساندن، تیر کشیدن	tevāyış	تَوایِش (تِوا! بیتیوی! تِونو)
بچه، نوزاد، عروسک	tût	توت
به هم زدن، تکان دادن	Tevdayış (têvdi! Têvdano)	تودایِش
بیرون	tever	تِوَر
(نقطه) تیز	tûž	تِوژ
دلمه، نوعی پنیر دلمه شده	torāq	توراق
(تبرزین) تبر، تیشه	torzin	تورزین
تگرگ	torg	تورگ ^۲

۱. در گویشهای مازندرانی و فریم «تلی» (tali) به معنی «خار» و «تیغ» است (تک. آذری: «تلی»)
 ۲. در گویش خویین «تِرگسته» (tergaste) به معنی «تگرگ» از همین ریشه است.

تورگ وارنه.	Torg varena.	تگرگ می‌بارد.
تون	tûn	تند، تند و تیز
تونج	tûnj	برنج
تونیک	tûnik	جیب
تووری	tûwêrî	درخت توت
تی	Tı	تو
تی	Tey	در آن
تیا	Tya	اینجا
تیتون	tîtûn	توتون، تنباکو
تیر ^۱	Tir	وردنه
تیراوتیش	Tırawtıš (tırawıt, bitrawı! tirawno)	دزدیدن
تیرش	tırş	ترش
تیرکمان	tirkman	تیر کمان، تیر و کمان
تیشان	teyšan	تشنه
تیک	tik	صاف [به چیزی کوچک هم گفته می‌شود]
تیم	tım	همیشه، مداوم
تیونگ	tıving	تفنگ
تیونگ چکریش	Tıving çekerdiş	شلیک کردن
ج		
جا	jā	تخت خواب، جا، جای خواب
جام	jām	شیشه، قاب شیشه
جامباز	jāmbāz	دلال چارپا، چاروادار
جامرد	jāmerd	مرد
جامیرد	jamêrd	مرد

۱. در گویش ایزه هم «تیر» به معنی وردنه به کار می‌رود (نک. آذرلی: «تیر»)

جماعت، دسته، جمعیت، گروه	jemāt	جمات
سرافراز، مغرور	jesûr	جسور
بخ	jemed	جمد
بخ زدن، منجمد شدن	jemdyāyış	جمدیایش
بخ زده، منجمد (صفت)	jemdiyā (jemdyeno)	جمدیہ (جمدینو)
نواختن (ابزار موسیقی) (بزن، بنواز)	jenayış (bijeni!)	جنایش ^۱ (بیجینی!)
زن، همسر	jeni	جینی ^۲
بیوه، زن بیوه	jeniyā viyā ^r	جنیاویا
جو	jew	جو
(قید) بالا، سمت بالا	jor	جور ^۴
بنابراین، از این رو	jora	جورا
جهنم، دوزخ	jahnım	جهنیم
ش (چه برای نرینه، چه مادینه)، آن، آنها، ایشان	ji	جی
جفت، گروه گاو نر، دو گروه گاو ورزا	jit	جیت
کشاورز	jitêr	جیتیر ^۵
(قید) پایین، سمت پایین، زیر	jêr	جیر
الکتریسته، جریان برق	jeyrān	جیران ^۶
هل دادن، فشار دادن (هل بده، فشار بده)	jikāwtış (Kwā ji! ji ku! ji meku! kuwena)	جیکاودیش (کوا جی! جی کوا)

۱. در سنجش با مصدر «زدن» فارسی ابدال «ز» به «ج» صورت گرفته است («جنا»: «زد» + آیش: پسوند اسم مصدر ساز)

۲. مانند نمونه بالا ابدال «ز» به «ج»

۳. خود «ویا» در زازاکی / دیمیلی به معنی «بیوه» است (نک. همین کتاب، «ویا»)

۴. در گویشهای شه میرزادی و مازندرانی هم «جور» (jor) به معنی بالاست.

۵. همان «جوتیار» (کشاورز) در زبان کردی.

۶. در سنجش با ریشه اصلی کلمه «جریان» قلب «ر» و «ی» صورت گرفته است.

جی مِکوا! کوونا چوا!	ji)	فشار مده، فشار می ده)
جیکردیش ^۱	jikerdiš	جدا کردن، بریدن
جیقاره	jiğare	سیگار
جی نیشیش	ji ništiş	سوار بر اسب شدن، بر نشستن
(جی نیشی! نیشنو جی)	(ji niş1! nişeno ji)	
جین	Jin	جن، نیروی اهریمنی
جیناویر ^۲	jināweir	(جانور) گوشتخوار
جینت	jinêt	بهشت، جنت
جینر	jinêr	زن، همسر
چ		
چاپوت	čāput	لباس، قالیچه
چادر	čādir	چادر، خیمه
چار	čār	بوته (که برای سوختن روی هم جمع شده باشد)
چاررس	čārrês	چهارده
چارشمه	čāršeme	چهارشنبه
چارشی	čārš1	بخش بازرگانی شهر، مرکز تجاری شهر
چاکت	čaket	ژاکت
چاکوچ	čakûč	چکش
چال	čāl	چاله، گودال
چای	čāy	چای
چاییر	čayır	چمن
چتین	četim	(صفت)، سخت، دشوار
چرچی	čerçi	فروشنده دوره گرد، دستفروش

۱. از «جی» (جدا) + «کِردیش» (کردن) = جدا کردن.

۲. همان واژه «جانور»

چفی	čefi	روسری، شال
چقماق	čāqmaq	فندق
چَنته	čānte	کیف، چنته
چکر دیش ^۱ (چک! چکینو)	čekerdış	پرتاب کردن
چلنگ	čeleng	چلنگ (نامی مردانه)
چند	čend	چند، به هر حال چند
چرز کردیش	čerez kerdış	خزیدن
چرمه	Čerme	چرم
چورس	čewres	چهل
چوت ^۲	čewt	خمیده، کج (برای انگشت و مانند آن)
چوشمی	čošmey	دور
چوکولاتا	čokolata	شکلات
چی	či	چیز
چینلم	či'lm	بلغم (از اخلاط چهار گانه)
چینهار	či'hare	چهار
چیت	čit	جفت (دستکش، جوراب و ...)
چیت	čit	روسری
چیچی، چی	čiči, či	(پرسشی) چه، چی
چیچره	čirčê	(پرسشی) چرا، برای چی
چیر	čirr	آبشار، تندآب (در رودخانه)

۱. گویا مصدر «شنه کرده» (eneş ekerd) (پرتاب کردن، حمله کردن) در گویش لری از همین ریشه است. (نک. آذرلی)

۲. در گردی «چفته» (خم، خمیده) در کردی کرمانشاهی «چفت» (aftç) به معنی «پیچیده» از همین ریشه است که در هر دوی این دو واژه در سنجش با زازایی / دیمیلی ابدال «و» به «ف» صورت گرفته است. در شعر مولانا واژه «چفته شکل» به کار رفته: «لنگ و لوک و چفته شکل و بی ادب / سوی او می غیژ و او را می طلب» (مثنوی، به نقل از لغت نامه) چفته شکل به معنی «خمیده پشت» است که همین «چفته» - برابر «چوت» زازایی به کار رفته است.

لولة ناودان	čirranık	چیرانیک
چگونه، چه جوری، با چه ابزاری	čirriya	چیریا
گج	čirp	چیرپ
نوک پستان	čiže	چیژه
چله زمستان، وسط زمستان	čıldê zımıstāni	چیلده زیمستاننی
قطره، چکه	čilk	چیلک
چشم	čim	چیم ^۱
(پرسشی) کی، چه وقت	čim'hal	چیمحال
چیدن	činäyış	چینایش
(چید، بچینید!)	(çına, bıçını!)	(چینه، بیچینی!)
لباسها، جامه ها	čina	چینه
صفر، عدد صفر	činiyo	چینیو
عصا، چوب دست	čiwe	چیوه ^۲
جیرجیر کردن، جیک جیک کردن	čiwi kerdış	چیوی کردیش

ح

پرستو	'hac hācık	حاج حاجیک
شخم	'hāleti	حالتی
خاک، کثافت، زمین	'herr	حِر
کندن، حفاری کردن، کاوش	'herr çekerdış	حِر چکرَدیش
نجس، حرام	'heram	حرام
اشک	'hers	حِرِس ^۳

۱. در کردی: «چه م» (çam) و در بلوچی و گویش جاسک «چمه» (çama) در معنی چشم است که گونه دیگری از همان واژه «چشم» فارسی است.

۲. گونه دیگر واژه «چوبه» (چوبدست، عصا) در فارسی است. نک. لغت نامه: «چوبه»

۳. در گویشهای بختیاری و بلوچی «هرس» (hars) به معنی «اشک» به کار می رود (نک. آذرلی: «هرس»). واژه «آرس» (ars) (اشک) در گویشهای شیرازی، بلوچی، شوشتری و اراکی؛ «آرسو» (arasu) در گیلکی و گالشی؛ «ارسه» (arasa) در گویش بویین زهرایی؛ «اسرین» (asrin) در کردی و «اشک» در فارسی همه گونه‌های دیگر همین واژه «حرس» زازایی است.

جرسی کردیش	'herši kerdış	گریستن، اشک ریختن، اشک چشم کسی
حرف	'herf	حرف، حروف الفبا، نویسه
جزار	'hezār	هزار
جِس یابیش (بیحسی!)	'hes yayış (b'i'hasyi!)	شنیدن، گوش دادن (بشنو، گوش بده!)
حِش	'heš	خرس
حِشت	'hešt	هشت
حِشتای	'heštay	هژده، هجده
حِشتِس	'heštês	(ص. شمارشی) هژدهم، هجدهم
حِفته (= هفته)	'hefte	هفته
حلاشانی	'helašani	بعد از ظهر
حلاشورِی	'helašewray	نیمروز، ظهر، پیش از ظهر
حِلال	'helāl	(صفت) قانونی
حِلیاییش (بیحلی! حلیینو)	'heliyayış (bi'heli! Helyieno)	حل کردن، آب کردن، ذوب کردن (حل کن! حل می شود)
حِمه چی (= همه چی)	'hemeçi	همه چی، همه چیز
حِنْدَی گیرد	'henday gırd	این اندازه (با اشاره)
حوت	'hewt	هفت
حوتای	'hewtāy	هفده
حوتِش	'hewtêš	(صفت شمارشی) هفدهم
حوش	'hewš	آغل، طویله
حول	'hul	بو قلمون
حویک	'hevık	تفنگ فتیله دار
حیر	'hir	تپه (شنهای سستی که بچه ها بر روی آن بازی می کنند)
حیرس	'hêrs	(صفت) خشمگین، عصبانی
حیف	'heyf	انتقام، کین، کینه کشی

هیف گیروتیش	'heyf girodtš	انتقام گرفتن
هیوان	'heyvan	هیوان، جانور
خ		
خاپان	xāpān	قیان، ترازو (نوع فتری)
خاج	xāj	خاج، صلیب، چلیبا
خازیل	xāzil	زغال سنگ
خاس	xās	کنگر فرنگی، خُرشوف، آرتیشو
خاسیک	xāseck	(صفت) دوست داشتنی، [بچه ی دوست داشتنی]
خاشینایش	xāšeynayıš	جوشاندن (خوراک)
(بیخاشینی!)	(bixašeyn!)	(بجوشان!)
خاق	xāğ	خام (یا کمی پخته)، سبز (میوه و مانند آن که نرسیده باشد)
خال	xāl	خاله
خال	xāl	دایی
خالخالوک ^۱	xālخالok	کفشدوزک
خالزا ^۲	xālzā	پسر خاله، پسر دایی
خال کینا	xālkeyna	دختر خاله، دختر دایی
خالو	xālo	دایی، خالو
خاللی	xāli	قالی، فرش
خامیکی	xāmiki	چکمه (چکمه‌های چرمی قدیمی که در برف می‌پوشند.)
خِر خیز ^۳	xerxiz	دزد
خِر خیزی	xerxizey	دزدی

۱. در کردی هم این واژه در همین معنا به کار می‌رود.

۲. خالزا: خال (خاله / دایی) + زا (زاده، پسر)

۳. شاید گونه ی دیگر از واژه «قرقیز» باشد (!) که در زبان فارسی هم به صورت «خرخیز» به کار می‌رفته (نک. لغت نامه دهخدا «خرخیز»)

خِریو ^۱	xeriv	بیگانه، غریبه، غریب
خِزال	xezāl	گوزن، بز کوهی، غزال
خفتیایش	Xeftiyāyış	کار کردن
(بیخفتی! خفتینو)	(bixefti! xeftiyeno)	(کار کن! کار می کند)
خِله	xele	گندم
خِنجِری	xenčeri	خنجر
خو	xu	خود، مال آن
خود	xu	خود، خویش
خو حسیایش	Xu 'hasyāyış	از خواب بلند شدن، برخاستن
خو ویرا کردیش	xu vırā kerdış	فراموش کردن
خو ویرار کردیش	Xu vırār kerdış	در گهواره قرار دادن
خور ادایش	xurā dāyış	پوشاندن (لباس)
خورایش	xorrayış	خر و پف کردن
(خوررا، بیخورِی!)	(xorra, bixorri!)	(خر و پف کرد، خر و پف کن!)
خوری ^۲	xori/xori	(صفت) عمیق، گود، ژرف
خِوز	xewz	هلو
خوز	xoz	خوک
خوزیری	xewzeri	درخت هلو
خوشایش	xoşayış	فش فش کردن (آب، باد، مار و مانند)
(خوشا، بیخوشی!)	(xoşa, bixoşi!)	(آن)
		(فش فش کرد، فش فش کن!)
خیار	xeyār	خیار
خیراو ^۳	xırāv	بد (از نظر اخلاقی)
خیزمکار	xızmkār	خدمتکار
خینت	xint	(صفت) خنگ

۱. گونه ی دیگر واژه «غریب» (ابدال «غ» به «خ» و «ب» به «و» در آن صورت گرفته است).

۲. در لکی «خور» (xur) به معنی «باتلاق عمیق» است (آذری) که گویا از همین ریشه است.

۳. گونه ی دیگر واژه «خراب»

		۵
مادر بزرگ	dāpir	داپیر ^۱
درخت	dār	دار
دارو	dāri	داری
رها کردن، انداختن	dālpa	دالپا
حمل کردن، برداشتن	dāmiš piyāyış	دامیش بیایش
گچ مالیدن، گچ زدن	dāwtiš	داوتیش
(گچ مالید/ گچ زد، گچ بمال/ بزنا!)	(dāwt! Bıdāwı!)	
مادر	dāy	دای ^۲
دادن	dāyış	دایش
(داد، بده، می دهد)	(dā, bıdı! Dāno)	(دا، ییدی! دانو)
دختر عمو	dedkeynā	دِدکینا
عمو (گونه ی ندایی)	dedo	دِدو
عمو	dede	دِدده
قدح بزرگ مسی، دوری	dor	دُر
درجه (در دما سنج)	dereje	دِرجه
مشکل، درد	derd	دِررد
سوزن، درزن	derzini	دِرزنی ^۳
بلند، دراز	derg	دِررگ
دراز کشیدن	derg biyāyış	دِررگ بیایش
من دراز کشیدم.	ezan benān derg.	اِزان بِنان دِررگ.

۱. در لکی و لری: «داپیر / داپیره» (مادر بزرگ)

۲. در گویشهای شیرازی، کرمانی، کردی سقزی و کرمانشاهی و بختیاری (ممسنی) «دای» به معنی مادر است؛ «دئی» (day) در خاکی، بویر احمدی، کردی کرمانجی، فین بندر عباس، کوهمره یی، آل چنگی بوشهر و ممسنی؛ واژگان «دآ» (dā) در لکی، «دا» (dā) در لری؛ «دالک» (dālak)، «دایه» در گویشهای کردی، بختیاری و پاپی؛ «دایی» (مادر) در گویش فرامرزان؛ «داییک» (مادر)؛ در زبان کردی همه گونه های دیگر این واژه هستند.

۳. در فارسی هم «دِرزن» به معنی سوزن است.

derwitiş	درویتیش
روفتن، جارو کردن (بروب! می‌روبد)	(بیدروی! درونو)
dere	دره
جریان، رود	
dori	دُری
کوزه (آب)	
deryā	دریا
دریا	
derriskyāyış	دریسکیایش
لغزیدن، سریدن (بلغزا! می‌لغزد)	(مدرِسکی! درِسکینو)
(medereski! derriskeyno)	
deryel	دِریل
خط خطی کردن، راه راه کردن	
deryelin	دِریلین
(حیوان) راه راه، خط خطی	
dezā	دِزا
پسر عمو	
des	دِس
دَه (عدد)	
dest	دِسْت
دست	
dest dāyış (kesi rê)	دِسْت داییش (کِسی ره)
تکان دادن دستها	
dest dāyış (kesi ro)	دِسْت داییش ^۱ (کِسی رو)
زدن (با دست)	
desupanj	دِس و پنچ
پانزده	
desuč'ehar	دِس و چنهار
چهارده	
desudıdı, desudı	دِس و دیدی، دِس و دی
دوازده	
desu'heşt	دِس و هِشت
هژده، هجده	
desujew	دِس و ژو
یازده	
desušeş	دِس و شِش
شانزده	
desunew	دِس و نو
نوزده	
desuhirê	دِس و هیری
سیزده	
deštenî kerdış	دِشتینی کردیش
دوختن، خیاطی، درزی گری	
deşti (bıderzı!)	دِشتی ^۲ (بیدرزی)
دوختن (بدوز)	

۱. در اصل «دست» + «داییش» (زدن): [با] دست زدن.

۲. واژه «دشگه» (daşaka) به معنی «نخ خیاطی» در لکی (آذرلی) از همین ریشه است.

کفر گویی	da'hwa kerdiš	دعهوه کردیش ^۱
دقیقه	deqa	دقه ^۲
گماشتن، گذاشتن، قرار دادن	dekerdiš	دکردیش
ماده سگ، دله	del	دل ^۳
دریاچه، تالاب	dol	دل
یخچال	dolāb	دلاب
دلال (نام دخترانه)	Delāl	دلال ^۴
دانه (خوراکی)	dendik ^۵	دندیک
دوغ	Do	دو
دود	dû(n)	دو(ن)
ده، روستا	dew	دو
چارپا (اهلی)، احشام	dewar	دیوار
تپانچه	devançe	دیوانچه
کاسه بزرگ مسی	dor	دور
پارچ آب، کوزه	dori	دوری
(صفت) دور	dûri	دوری
(صفت) مسطح، صاف، صیقلی	dûz	دوز
دُشک، تُشک	došeg	دوشگ
دوش	doši	دوشی
دولتمند، ثروتمند، پولدار	dewlemend	دولمند
دود مه، مه غلیظ	duman	دومان
دعا کردن، نماز خواندن	duway kerdiš	دووای کردیش
دوازده	duwês	دووس

1. blaspheme

۲. در گویش کرمانی «دخه» (dexe) به معنی دقیقه در گفتار به کار می رود.

۳. در لکی و بیرجندی «دل» (dal) به معنی «ماده سگ» است. (آذرلی)

۴. در لغت به معنی «فریبا و طناز» است.

۵. در پهلوی/ فارسی میانه «دانک» (dānak) به معنی دانه است (فرهنگ فارسی - پهلوی بهرام فره وشی: «دانه»

دوه ^۱	deve	شتر
دوژ	dewiž	دهاتی، روستایی
دهری	dahri	ابزاری برای شکافتن چوب (از جنس فلز و به شکل داس است)
دیابیش	diyāyış	دیدن
(دی، بیوینی! وینو)	(di, bıwını! vineno)	(دید، بین! می بیند)
دیتیش (بیدوشی! دوشنو)	ditiš (bıdoşı! došeno)	دوشیدن (بدوش! می دوشد)
دیددی، دی	dıdı, dı	دو
دیدین	dıdın	دوم
دیر	dêr	سرود، آواز
دیری	dirê	کم، اندک، مقداری
دیری (نک. دیهیری)	dire > dıhirê	نیمروز، ظهر
دیربت	dırbet	(اسم) زخمی، مجروح
دیربتین	dırbetin	(صفت) زخمی، مجروح
دیرنایش (بیدیرینی!)	dırrayış (bıdırını!)	گریستن (بگری! گریه کن)
دیری ^۲	dırırı	دورو، ریاکار، دغل
دیژه ^۳	dıže	جوجه تیغی، خارپشت
دیس	dês	دیوار
دیسمال	dısmāl	دستمال
دیشمه	dišeme	دوشنبه
دیشمین	dıšmin	دشمن
دیشمین بیابیش	dıšmin byāyış	اندیشیدن درباره کسی، اندیشه کردن
دیک	dik	خروس
دیلر	dilêr	دیلر (نامی مردانه، همان واژه «دیلر» در فارسی)

۱. این واژه ترکی است.

۲. گونه دیگر واژه «دورو»

۳. گونه های دیگر این واژه «ژیژه»، «ژه ژه»، «ژژو» (در لهجه های کردی و لری و لکی) به کار می رود.

دیلگش (نامی مردانه، همان «دلکش»)	dilgeš	دیلگش
غلطاندن، تلنگر زدن	dimdāyış	دیمدایش
(بغلطان! می غلطاند)	(dimdı! dimdāno)	(دیمدی! دیمدانو)
(قید) پشت، پس از	dıma	دیمه
دین	din	دین
(صفت) مردانه، نیرومند و تند (سریع)	dinj	دینج
دندان	dındān	دیندان
نیمروز، ظهر	dıhirê	دیهره

ر

از	ra	- را
از (صفت برتر / تفضیلی)	ra	- را
راست، درست، مستقیم، صحیح	rāšt	راشت
تاب خوردن	rāšnāyış	راشنایش
(تاب بخور، تاب می خورد)	(rašnı! rāšaneno)	(راشنی! راشانو)
خوابیدن	rākwetış	راکوتیش
(بخواب! می خوابد)	(rākw! rākweno)	(راکو! راکونو)
راندن، سواری (اسب، دوچرخه و مانند آن) (راند، بران!)	rāmtış	رامتیش
(چشم پوشیدن، صرف نظر کردن (چشم پوش، صرف نظر کن!))	(rāmıt, Bırrāmı!)	(رامیت! بیرامی)
	rāwêrdiř (rāwêrı!)	راوردیش (راوری)
راه، مسیر	rāy	رای ^۱
سر و صدا کردن	repi	رپی
آسان، راحت	re'hat	رخت
سیرکه	rez	رز ^۲
رسیدن	resayıř	رسایش

۱. هم‌ریشه با «ریگا» (rigā) (راه) در کردی و «راه» در فارسی

۲. هم‌ریشه با واژه «رز» (انگور) فارسی.

(رسید، برس!) (resa(jā), (jā)resi!)	(رسا(جا)، (جا) رسی!)
ریسمان (که از موی بز بافته می‌شود)	رِسِه
نقاشی، نگاره، رسم	رِسِم
گریختن (بگریز)	رِمایش (بیرمی!)
رنگ	رَنگ
رنگ کردن	رَنگ کِردیش
فرات، رود فرات	رِو
فراوردهٔ آب انگور	رِو
(قید) زود، به زودی	رِو
پس از، بعد از	رِوت
فروختن (بفروش! می‌فروشد)	رِوتیش (بیروشی! روشنو)
روز، خورشید	رِوژ
خاور، مشرق	رِوژا کِوتِن
باختر، مغرب	رِوژاوان ^۱
روز بعد، چند روز دیگر	رِوژنا
زادروز، روز تولد	رِوژی آلا یایش
پرتو (نور)	رِوشنی
روشن، درخشان	رِوشین
قرار دادن، نشان دادن، نهادن، جا دادن، کاشتن، راه افتادن	رِونایش (رِونا، رونی! رِونانو)
نشستن، ساکن شد (بنشین! می‌نشیند)	رِونیشیتیش (روش! روشنو)
رویدن، جوانه زدن، سبز شدن	رِووایش (رووا، بیرووی!)
(جوانه زد، جوانه بزَن!)	
روغن	رِوون

۱. در کردی «روزآوا/ روژاوا» (rožāwā) به معنی باختر (غرب) است.

کره	ruweno kele	روونو کله
روغنی، چرب	ruwn in	روونین
(صفت) کهنه، قدیمی	rewin	روین
به (اضافه)	rê	ره -
رو، روی، چهره، جلد، پوشش	ri	ری
(کتاب، بالش)		
روبرو شدن (با کسی)، مواجهه شده (با)	ri mendiš [kesi rê]	ری مندیش [کسی ره]
	ri nêmeniš [kesi rê]	ری نِمندیش [کسی ره]
گریختن، فرار کردن (بگریز، می‌گریزد)	reyāyış (birreni! reyno)	ریایش (بیرِری! رینو)
روبالشی	ri bāšna	ری باشنا
کود (گاوی)	rêx	ریخ
برنج	riz	ریز
ریزان (نام مردانه)	Rêzan	ریزان
نخ (از پشم)	rês	ریس ^۱
ریختن، اشک ریختن، ویران کردن [خانه و...، فروریختن (بریز! / فروریز)	rišnāyış (birrāšni)	ریشناایش ^۲ (بیریشنی!)
فرستادن (نامه و...)	rištiš (birriši)	ریشتیش
ریختن	rišiyāyış	ریشیاایش (ریشا، بیریشی!)
(ریخت، بریز، می‌ریزد)	(rišyā, birriši! išyeno)	ریشینو
نیزه	rim	ریم
زارا (نام زنانه)	Zārā	زارا

ز

۱. در تاتی «ریس» (ris) در معنی «نخ خیاطی» است (نک. آذرلی: «ریس»)
 ۲. در زبان کردی «ریشین» (ریختن) (در سنجش با فارسی ابدال «خ» به «ش» وجود دارد)

تاس، تخته‌نرد	zāri	زاری
(صفت) باهوش، مطلع	zānāye	زانایه
دانستن	zānāyış	زانایش
(دانست، بدان، می‌داند)	(zānā, bızāni! Zāno)	(زانا، بیزانی! زانو)
برادر شوهر، برادر زن	zāwā	زاوا
بار زیاد	Zā'lim	زَلمیم
(صفت) دشوار	ze'hmat	زَحمَت
(صفت) دشوار	zor	زُر ^۱
زر، طلا	zêr	زِر
درون، داخل	zerre	زِرّه
کبک	zerež	زِررژ ^۲
زرد	zerd	زِرَد
قلب، دل	zerri	زِرِی
آرزو کردن، تمنا کردن	zerriyž (kesi) šinā	زِرِیا (کِسی) شینا
ژژان (نام زنانه)	Zozan	ژژان
زمانی که	zek	زِک
زمان، وقت	zamān	زِمان
کج بیل	zengen	زِنگِن
رکاب	zengu	زِنگو
(صفت) ثروتمند، غنی	zengin	زِنگین
دروغ	zûr	زور
(صفت) نادرست، غلط	zûr	زور
(صفت) پیوند زده	zûray	زورِی
زوزان (نام زنانه)	Zozan	زوزان
فریاد زدن، زوزه کشیدن (فریاد)	zurrāyış (bızurnı!)	زورایش (بیزورِی!)

۱. در کردی در معنای «بسیار و زیاد» است (نک. هه ژار: «زور»)

۲. «زرج» (arecj) = کبک (در گویشهای گالش، اشکور، دیلمان و لاهیجان)؛ «زرج» (zareč) (کبک) در گویش الموت (آذرلی)

بزنا!		
دروغ گفتن	zuri kerdiš	زوری کردیش
ازدواج کردن	zewžyāyiš	زوژیاییش
(ازدواج کن! ازدواج می کند)	(bızewži!zewžiyeno)	(بیزوژی! زوژینو)
هندوانه	zeveš	زوش
چکش آهنگری	zomap	زوماپ
جفت، زوج	zewnj	زونج
(صفت) خشک	zuwa	زووا
زبان	zuwan	زووان
لیس زدن، لیسیدن	zuwan kerdiš	زووان کردیش
(قید) بسیار، زیاد	zahf	زهف
(صفت) بسیار، خیلی، زیاد	zahf	زهف
یکسان، همانند	zey pya	زی پیا
ضرر، زیان، فقدان	zırrar	زیرار
(قید) همچین، همینطور	Zi	زی
همانطور (که او می گوید)، همانگونه (که او می گوید)	zey (kesi) - ya	زی (کسی) - یا
زمستان	zımıstan	زیمستان
زنگار، زنگ	zınjār	زینجار
بینی، دماغ	zınji	زینجی
جفتک زدن، بازی در آوردن، ورجه ورجه کردن، سر حال بودن، پرانرژی بودن	zırtiki çekerdiš	زیرتیکِ چِکِردیش
(سُرنا) نی (از ابزار موسیقی)	zırrna	زیرنا
زین	zin	زین
		ژ
یازده	žāndes	ژاندِس

ژو	žew	یک، عدد یک (جنس مذکر)
ژو	žew	یک نفر
ژو	žû	یک (جنس مؤنث)
ژوژوفین	žûžûfim	(قید) گاهی، بعضی وقتها
ژونا	žewna	(صفت) دیگری (جنس مؤنث)
ژونا	žûna	(قید) دیگری (جنس مذکر)
ژوفین	žufin	(قید) یک بار، زمانی
س		
سا	sā	سیب
صابون (صابون)	sābûn	صابون
سارپی	sārpey	(سر + پی [=پا]) سر و پاهای بز یا گوسفند، که به طور خاص به کار می‌رود.
ساف	sāf	بخشنده
ساعت	sā'hat	ساعت
ساقه	sāqe	زانو، زانوی (لوله)
سپاس	spās	سپاسگزارم، تشکر، مرسی
سیر	ser	لبه (یک چیز دراز)، روی چیزی
سیرباز	sêrbāz	(سحرباز) ساحر
سیرد	serd	(صفت) سرد
سیردار	serdār	سردار، رئیس گروه
سیردار کیی ^۱	serdārê keyi	بالای خانه، بالاخان
سیرسی	sersey	سایه
سیرنا ^۲	serrna	سال بعد، سال آینده
سیروک ^۳	serok	رئیس جمهور، رهبر

۱. «کیی»: خانه (در زازا، در گویش آشتیان هم «کی» (kiyi) به معنی خانه و اتاق است (نک. آذرلی: «کیی»)

۲. در گویش گیلکی «سِرنا» (sarona) به معنی «تاریخ» و «مبدأ تاریخ خانواده» گویا با این واژه هم ریشه است (نک. آذرلی)

۳. «سروک» (رئیس جمهور) در کردی هم همینطور است.

serwešın	احوال پرسی	سِرِوشین
sere	سر	سیره
serrı	سال	سیرِی
sa'l	کف دست	سَعَل / سه ئل
sa'l	ریگ، سطح سنگلاخی	سَعَل / سه ئل
sağlem	(صفت) امن	سَقَلِم
sel	سبد، سلّه	سِل
solığê	زمان کوتاه، برای مدت کوتاه، برای یک لحظه	سُلِیقه
sûk	شهر، شهر بزرگ	سوک
sova	اجاق	سوا
Soyreg	سِوِرِک؛ نامی زنانه است در لغت به معنی «دوست داشتنی» (بارانمایی دکتر محمد نجاری)	سِوِرِک
se	صد	سه
se	چه (با [فعل‌های] «گفتن» و «انجام دادن» (پرسشی)، هر آنچه	سه
sêşeme	سه شنبه	سه شمه
sya	سیاه، مشکی	سیا
sı'hud	موفق، پیروز	سیه‌ود
sihan	(صحن) بشقاب بزرگ	سیحَن
sıst	سُست، شُل	سیست
sıtl	سطل، دلو	سِیَطِل / سِیَطِل
sıfte	(قید) نخست	سیفته
sıfteyın	(صفت) نخست، نخستین	سیفته بین
sıfti	(صفت) نخست، نخستین	سیفتی
sıl	کود [گاو، خشک]	سیل
sılasnayış	دانستن	سیلاسنایش (بیسیلاسنی!)

(بدان)	(bilasnai)	
سلیمان	silo (Seleyman)	سیلو (سولیمان)
نقره، سیم	sim	سیم
سماق	simāq	سیماق
کاه	simer	سیمر
سیمکو (اسم مردانه)	simko	سیمکو
پوست خسته گاه، قلفه	sinet	سینت
قارچ	sing	سینگ
مرز	sin or	سین ور ^۱
سینه	sine	سینه
سفید، سپید	sipe/ sipê	سینه
		ش
توانستن (بن گذشته، گونه محدود، اخباری)	šā, šāno	شاه، شانو
(صفت) لوچ	šāš	شاش
خطا کردن، اشتباه کردن	šāš kerdış	شاش کردیش
زمین گوجه فرنگی	šāmkêri	شام کری
گوجه فرنگی	šāmik	شامیک ^۲
بعد از ظهر، پس از نیمروز، عصر	šān	شان
لرزیدن، آختن (شمشیر)، تکان خوردن (بلرز! بجنب! ...)	šānāyış (bışāni!)	شانایش (بیشنایی!)
توانستن (فعل کمکی)، توانستن (فعل تام)	šāno	شانو
درخت شاه بلوط، نورسته (به گونه‌ای که پوشال [آن] کنده می‌شود)	šāvlêr	شاولر

۱ همانند «سنور» (senor) (مرز و حد) در کردی سورانی (نک. آذرلی، هه ژار)
 ۲ در برخی از گویشهای کردی و لری مانند: گویشهای نهاوند، ایلام، کرمانشاه و بروجرد «شامی» (šāmi) به
 معنی هندوانه است.

شرماییش	šermāyış	شرمنده شدن، خجالت کشیدن
	(bışermı! šermāyeno)	(خجالت بکش، خجالت می کشد)
شِرمی	šermı	شرم، خجالت
شِش	šeš	شش
شِشتی	šešti	شست
شِکِر	šeker	شکر
شِمه	šeme	شنبه
شِمشیر	šemšêr	شمشیر
شِمنودی	šmundi	ریمان (نازک، از موی بز)
شین	šên	(صفت) [گوشت] نازک، [فرد] آسان گیر
شینیک ^۱	šenik	(صفت) سبک، آسان، [چای] آبکی
شو	šew	شب
شورا	šewra	روز، صبح
شورا	šewra	فردا [گونه ادبی]
شوربا	šorba	سوپ
شوشوک ^۲	šewšewik	شب پره، خفاش
شیاایش ^۳	Şiyayış (şı, şo! ... şire	رفت (رفت، برو! [گونه جمع]: رفتند؛
گونه جمع. شیره! وجه	...)	[گونه شرطی]: اگر برود) اگر بروند
شرطی: شیرو (شینو)	širo) šino	
شیت	šit	شیر
شیر	šêr	شیر (جانور)
شیروالی	širwâli	شلوار
شیرین	širin	شیرین
شیرین	Şirin	شیرین (نام زنانه)

۱. در کُردی «شِتی» (šinne) به معانی: «(۱) حرکت ملایم؛ (۲) خرامیدن» (آذرلی) از همین ریشه می تواند باشد.

۲. «شواک» (šawāk) «شب پره» (در زبان فارسی) (فرهنگ فارسی به پهلوی، بهرام فره وشی: «خفاش»)

۳. در کُردی مصدر «شین» یا «شیان»، «چون» از همین ریشه است؛ برای مثال: «شین وه یانو ویش» (šin wa

(yāna wiš) (رفتند به خانه خویش)

کفگیر	šiši	شیشی
نگاره، تصویر، شکل	šikil	شیکیل
شکستن	šiktış	شیکتیش (شیکیت،
(شکست، بشکن، می شکند)	(šikit, biškni! šikneno)	بیشکینی! شیکننو)
(صفت) شکسته	šikya	شیکیا
شکستن	šikyayış	شیکیاایش
(شکست، بشکن، می شکند)	(šikyā, biški! šikyeno)	(شیکیا، بیشیکی! شیکینو)
شلوار، شلوار زیر بلند	šilwāli	شیلوالی
شبان، چوپان	šwāne	شوانه ^۱
نقص، سرزنش، گناه	šuž	شوژ
شیشه، بطری	šuša	شوشه ^۲
شما	šimā	شیما
نوشیدن، دود کرد	šimtiš	شیمتیش
(نوشید، بنوش! / دود کرد، دود کن!)	(šimıt, bišimı!)	(شیمیت، بیشیمی!)
اندازه، مقیاس [گونه تعادل]	šin	شین
تلوتلو خوردن، لرزیدن [به گونه	šino yeno	شینوینو
ادبی: می رود، می آید]		
شانزدهم	diyêš	شییس
ص		
صابون	'sabun	صابون
سنگ، صخره	'si	صی ^۳
شکار کردن، صید کردن	'seyd syayış	صید شیایش
(صیدبان) شکارگر، شکارچی	'seydwan	صیدوان

۱. در کردی «شوان» (چوپان)

۲. همسان با زبان کردی

۳. نزدیک به خوانش پهلوی / پارسی میانه «سیگ» (sēg) (سنگ) (فرهنگ پهلوی - فارسی میانه، بهرام فره‌وشی)

		ط
سیاهرگ	'tamr	طمر
آهنگ گداخته (محدّب، برای نان صاف)	'tewq	طوق
هوایما، طیاره	'teyāre	طیاره
عقاب، پرنده شکاری	'teyr	طیر
پرندگان (به طور معمول)	'teyr u tur	طیر و تور
مقدار کم، اندازه کم	'tayn	طین
مقداری، برخی، برخی از	'tayn	طین

		ع
عرب	'Ereb	عرب
عربی	'Erebi	عربی
خاک، کثیفی، زمین	'erd	عرد
خودرو، اتوموبیل	'erevā	عروا
(اعزب) مرد زن مُرده	'azeb	عزب
زن مرده شدن، بی زن شدن	'azeb meniš	عزب مندیش
عفو کردن، بخشیدن	'af kertiş	عف کرتیش
عمّه	'am	عم
پسر عمّه	'emzā	عمزا
عمله، کارگر	'emele	عمله
دختر عمّه	'eme keynā	عمه کینا
(صفت) یکسان، به عین	'eyni	عینی

		ف
فارسی (زبان)	Farzi	فارزی
لوییا، باقلا	fasulā	فاسولا
کارخانه	favriqe	فاوریه

فرانسوی (مرد)	Fransız	فرانسیز
(زبان) فرانسوی	Fransızı	فرانسیزی
فریده (نام زنانه)	Ferida	فریده
دهقانیه‌ها، روستایی (فُقَرَاء) در زبان عربی)	feqārey	فِقَارِی
دهاتی، روستایی	feqir	فِقِیر
(صفت) فقیر، فروتن	feqir	فِقِیر
دهان، تیغهُ (چاقو و مانند آن)	fek	فِک
قیمت، نرخ	fiyet	فِیت
بادام (در پوستش و سبز)	firig	فیریگ
درخت بادام	firigêri	فیریگری
گوجه فرنگی	fireng	فیرنگ
نانوایی	firrûn	فیرون
نانوا	firrûnçi	فیرونچی
پسته	fistiq	فِستِیق
درخت پسته پیوند زده	Fistiqêrâ zûray	فِستِیقِرَا زورِی
درخت پسته	fistiqêri	فِستِیقِرِی
کود (اسب)	fışqı	فِشَقِی
زمان (وقوع)	fin	فین
فیل	fil	فیل
(قید) دوباره، بار دیگر	finā	فینا
فندق	fındıq	فیندِیق
(قید) یکبار، یک دفعه	finê	فینه
ق		
آمیختن، مخلوط کردن	qāt kerdış	قات کِردِیش
قاطر، استر	qâtır	قاتیر
نگران بودن (درباره چیزی)	qārmiş biyayış	قارمِیش بیایِیش

کوزه	qālāz	قالاز
قمقمه	qālazê âmeriqâ	قالاز آمِریقا
داس	qaloçi	قالوچی
قبول کردن، پذیرفتن	qebul kerdış	قبول کِردیش
(قید) هرگز، به هیچ وجه	qet	قِت
بچه، کودک	qeç	قِچ
بچه، فرزند	qeçek	قِچِک
خشمگین شدن، عصبانی شدن	qa'hriyayıř	قَحریا بَیش
(خشمگین شو! خشمگین می شود)	(bıqa'hri! qa'hriyeno)	(بِیقَری! قَحرینو)
لیوان، قدح، شیشه (آب و برای نوشیدن)	qede'h	قَدَح
جدی	qadi	قَدی
(صفت) رفته، [ذخیره] تمام شده	qediya	قَدِیا
تمام کردن (تمام کن!)	qedinayıř (biqedim!)	قَدینا بَیش (بِیقَدینی)
تمام شدن، تمام کردن، پایان پذیرفتن	qediyaıyış (bıqedi!	قَدِیا بَیش (بِیقَدی!)
(تمام کن! تمام می کند/ می شود)	qediyo)	قَدِینو)
مچ پا، قوزک پا	qertikê pây	قَر تِکِ پای
مچ دست، مچ	qertikê desti	قَر تِکِ دِستی
پلوور، ژاکت	qazâğ	قَزَاغ
نفت سفید، نفت چراغ	qazaği	قَزَاغی
تصادف کردن (خودرو و مانند آن)	qeza kerdış	قَزَا کِردیش
برنده شدن (در بازی و جنگ)	qezenc kerdış	قَزَنج کِردیش
چشمه	qestel	قِستِل
قفس	qefes	قِفِس
آهنگر، دروازه بان (در بازی فوتبال)	qelaci	قِلَاجی
(صفت) چاق، سالم	qelaw	قِلَاو
فلز کاری کردن	qelay kerdış	قِلَای کِردیش

قلم	qalem/ qelem	قَلِم
(صفت) لاغر، صدای نازک	qalın	قَلین
برای	qandê	قنده
دانه پرنده، خوراک پرنده	qut	قوت
قوت، نیرو، استحکام، دوام	quwet	قووت
نیرومند، قوی، مستحکم	quwerli	قووتلی
قوتی، جعبه	quti	قوتی
نمکدان	qutiya sol	قوتیا سل
زمان [رویداد]	qor	قور
توخالی، پوک	qorr	قور
ماریچ / مناره سنگی در دشت	qoq	قوق
لباس، پیراهن	qol	قول
بازو، آستین	qol	قول
سوراخ (در لباس و مانند آن)	qul	قول ^۱
(مسیر / جهت) جنوب	qulbiya	قولبیه
دسته، دستگیره	qulp	قولپ
بلعیدن، قورت	qult	قولت
قورت دادن، بلعیدن	qult kerdış	قولتی کردیش
لباس، پیراهن	qolık	قولیک
چوب نقاره و طبل	qolık	قولیک
قبیله (کوچک)	qewm	قوم
قهوه	qahwe	قهوه
گلو	qırr	قیر ^۲
غریدن، جیغ کشیدن، فریاد زدن	qırrayış (bıqırri!	قیرایش (بیقیری!)
(فریاد بز، فریاد می‌زند)	qırreno)	قیرنو)
مسابقه	qırm	قیرم

۱. «قولاس» (qulās) (سوراخ) گویش مزج (آذرلی)، «قولکه» (qulka) (گودال) (همان)
 ۲. شاید با واژه «قیره» (qırra) به معنی «فریاد» در کردی سورانی هم ریشه باشد.

قیروار (نام قبیله ای است)	Qırwar	قیروار
اهل قبیله قیروار، قیرواری	Qırwarži	قیروارژی
قورباغه، وزغ	qırınjle	قیرینجله
گلو	qırırık	قیریک
پایین تر (از نظر افتخار یا سن)	qıj	قیز
زاغ، کلاغ زاغی	qizik	قیزیک
کلمه، حرف، سخن	qise	قیسه ^۱
صحبت کردن، سخن گفتن	qısey kerdış	قیسه ی کردیش
قلیان	qeylanı	قیلاتی
ریشه کن کردن، بر کندن، از ریشه در آوردن (از ریشه در بیارا! از ریشه در می آورد)	qılaynayış (bıqılayni! qılaynenco)	قیلاینایش (بیقیلاینی! قیلایننو)
گرد (صفت)	qılor	قیلور
(تر.) خامه، سرشیر، قیماق	qimağ	قیماغ
قیمت، نرخ، بها	qimet	قیمت
ک		
استخوان زانوی گوسفند یا بز؛ بازی بخت که با استخوان بازی می کنند.	kapok	کاپوک
کار، پیشه، منفعت، سود	kār	کار
کار، چاقو	kārdi	کاردی
کاشتن (بکار!)	Kārrıtış (bıkārri!)	کارتیش
کاغذ، اسکناس (لیره و واحدهای پول کشورهای دیگر مانند دلار و...)	kāğıt	کاغیت
مغز گردو	kākıl	کاکیل
اجداد، پدر بزرگ، بابا بزرگ	kālık	کالیک
کدام، چه کسی	kām	کام

۱. در کردی «قیسه» (qesse) به معنی «حرف» و «سخن» است.

کدامشنان، کدام یک از آنها	kāmjin	کامجین
بره	kāvırr	کاویر ^۱
کر، ناشنوا	kerr	کِر
کردن، ساختن	Kerdiā (bıkı! Keno)	کِر دیش (بیکی! کِنو)
خرچنگک، خرچنگک دراز ^۲	kerkinj	کِر کینج
جعبه کبریت	kerkût	کِر کوت
مرغ، ماکیان	kerğ	کِر گ ^۳
کِرِم	kerm	کِرِم
لطفاً، خواهش می کنم [ادبی]	keremkı	کِرِم کی
ختنه	kerwayin	کِر وین
ختنه کردن	Kerwayin kerdiş	کِر وین کِر دیش
صخره	kerre	کِرِه
(صفت) [سراشویی] تند	kerrın	کِرین
کبد	kezev	کِرِو
تحمل کردن، رنج بردن	Kezev (-a kesî) veyāyış	کِرِو (- آ کِسِی) وِشایش
کس، کسی، یک نفر	Kes	کِس
هیچکس (با فعل منفی)	Kes	کِس
لاک پشت، سنگ پشت	Kesā	کِسَا
لاک پشت آبی	kesāya āwi	کِسَا یا آوی
لاک پشت زمینی	kesāya beji	کِسَا یا بژی
حالت	Kêf	کِف
کک	Kek	کِک

۱. شاید واژه «کاوِر» (kavor) در گویش بردسیر کرمان به معنای «گوسفند ماده دوساله نژاده» (آذرلی) با این واژه پیوند داشته باشد.

2. crayfish

۳. «کِر گه» (karga) مرغ خانگی (در گویشهای بویین زهرا، دلجان، بیچگان) (آذرلی) «کِر ک» در گویش کرینگان (همان)، «کِر ک» در گویشهای کرمانی و سیستانی به معنی «مرغ خانگی» است (همان) در گویش کرمانی «کِر ک» به معنی مرغی که می خواهد تخم بگذارد گفته می شود.

Keko	کاکو، برادر بزرگ، آقا (ندایی)	کِکو ^۱
Kel	بز، بز نر	کِل ^۲
Kelp	عاج، دندان نیش	کِلپ
Kelek	کلک، قایق	کِلک
Kelmeš	خرمگس	کِلْمِش ^۳
kele	گوشه، کنار، کنج	کِلِه
kele	کله، جمجه سر	کِلِه
Kele kerdış	کله زدن، سر بریدن، بریدن گردن کسی	کِلِه کِرْدِش
klit	(صفت) قفل شده، کلید شده	کِلِیت
klit	کلید	کِلِیت
kelıntı	داس	کِلِینتِی
kemān	(کمان) ویلون	کِمَان
kendāl	گودال شنی	کِنْدَال ^۴
kendir	ریسمان، طناب	کِنْدِیر
Kendiš (bikendi! Keneno)	کاشتن (بکار، می‌کارد)	کِنْدِش (بِیکِنْدِی! کِننو)
ko	کوه	کُو
kû	کدو تنبل، کدو	کُو ^۵
kût	فلج	کُوْت
koti	(پرسشی) کجا	کُوْتِی
Kewtiš (bikewi! Kewno)	افتادن (بیفت، می‌افتد)	کُوْتِش ^۶ (بِیکُوِی! کُوِنو)

۱. همیشه با واژه «کاکا» (kākā) (برادر بزرگ) در گویشهای کردی، شیرازی، لاری، فرامرزاری، بختیاری و کرمانی (نک. همان)

۲. در گویش افتری «کل» (kal) به معنی بز نر است (آذرلی)

۳. در پارسی میانه / پهلوی: «کورک مگس» (kurk magas) / «مگس کاسکین» (magas kāsēkēn) (خرمگس) (فرهنگ فارسی به پهلوی، بهرام فره‌وشی: «خرمگس»)

4. clatpit

۵. سنج. «کووی» (kovi) (کدو) در گویش نظر و ترق (آذرلی)

۶. هم ریشه با «کفتن» (kaftan) (افتادن) در کردی و گیلکی.

سگ	kutık	کوتیک ^۱
کوچ کردن	koč kerdış	کوچ کردیش
کوچ نشین، چادر نشین	kočer	کوچر
کوچه، خیابان	kuče	کوچه
قاشق	kočık	کوچیک
تغار (ظرف) آب	kurn ı	کورنی
[شکار] کور	koz	کوز
زغال گل انداخته و قرمز و روشن	koz	کوز
بز، بز وحشی	kosbes	کوسبس
خوش گذارندن	kuşat kerdış	کوشات کردیش ^۲
گوشه (کنار و گوشه خیابان یا جایی مسطح)	koşe	کوشه
خانواده	kuflet	کوفلت ^۳
ریشه	kok	کوک
مات، کمرنگ، کند	kol	کول
مفصل ران، کفل	kulek	کولک
برده	kole	کوله
برده داری	koleyın	کولیین
چوب، چوبدستی، هیزم، دسته هیزم	kolı	کولی
(تکه های) چوب، هیزم	koli	کولی
زغال چوب	komir	کومیر
جغد	kund	کوند
ملاقه، چمچه	Kon dêz	کون دز
ضربه زدن، فشردن، چلانیدن، کوبیدن	Kuwatış (kwa,	کواواتیش (کوا، بیکوا)
(کوبید، بکوب! می کوبد)	bıkû! kûweno)	کواونو)

۱. بسنجید با «کوتیل» (kotil) (توله سگ) (آذرلی) در گویش زرتشتیان کرمان
 ۲. گویا همان «گشاد کردن» (خوشحالی کردن) (گشاد در معنای «خوشی» در فارسی به کار می رود (نک. لغت نامه، «گشاد» معنای سوم و چهارم)
 ۳. از ریشه «کلفت» عربی (از نظر زبانشناسی قلب «ل» و «ف» صورت گرفته است).

[همچنین نک. «کواتیش»]

جانور وحشی	kûvi	کووی
کی، چه کسی	kê	که
کی، چه وقت	key	کی
کهن، کهنه	ki'hân	کیهن
(صفت) سبز	ki'ho	کیهو
چای با شکر زیاد	kirtelme	کیرتلمه
(کُرد / کُردی) کرمانجی	kirdasi	کیرداسی
گوشه، کاغذ (یک گوشه / تکه کاغذ)	kışt	کیشت
کشتن (بکش)	kıştiš	کیشتیش (بیکیشوا)
کشته شدن	Kışyayış	کیشیایش
کلاه	kilāw	کیلاو
(صفت) کوتاه	kilm	کيلم
کیلوگرم	kilo	کیلو
نان گرد کوچک	kilor	کیلور ^۱
دختر، فرزند دختری	keynā	کینا ^۲
دختر کوچک	keyn ek	کین اک
کی، چه وقت	kingā	کینگا
در	keyver	کیور
ساختمان	keye	کیه ^۳
خانه	keye	کیه

۱. شاید با «کیلور» (جوانه گندم) (بختیاری بویراحمدی)، «کلور» (kolor) (ساقه خشک گندم) (لاری)، فورمرزانی، راوری و فین کاشان (آذرلی) هم ریشه باشد.

۲. در گویشهای تاتی [و به طور ویژه تاتی] کربنگانی نیز «کینا» به معنی دختر است (آذرلی) واژه «کیجا» (دختر) در مازندران و شهرمیزاد از همین ریشه است.

۳. «کیا» (kiya) به معنی «خانه» و «منزل» (در گویشهای: نطنزی، ابیانه ای، بوین زهرایی، رامندی، قزوینی، نایینی، سمنانی، افتری، سنگسری، کمشچه اصفهان، نراقی، ابوزید آبادی کاشان و اردستانی (آذرلی) در گویشهای گوناگون شمال غرب ایران (تاتی، راجی، سمنانی و...) در آشتیان «کیی» (kiyi) (خانه و اتاق) در گویش آشتیانی (همان)

		گ
گاوِ نر	gā	گا
گام، قدم	gām	گام
زود، در چند دقیقه [در کاربرد ادبی]: در گامی دیگر]	gāmna	گامنا
بدن، تن، روح	gān	گان
بدنم درد می کند	Ganê mi teweno	گان می تونو
گرم، داغ	germ	گرم
تکّه [افسار]	gem	گیم
روستا (منطقه توسعه نیافته)	gem	گیم
(صفت) جوان	genj	گنج
جوانی	genjêy	گنجی
آغل، طویله (بیرون از خانه)	gew	گو
نمد، گلوله، گلوله نخ (پس از کاشتن برداشته می شود)	gûd	گود
گلوله برف	gûda vewri	گودا ووری
وضعیت (خاک و مانند آن)، اندازه (لباس)	gore	گوره
گردو، گوز، جوز	goz	گوز
گوش	goš	گوش
اطاعت کردن، گوش دادن، توجه کردن، حرف کسی را گوش دادن	goš nāyış	گوش نایش
گوشت	gošt	گوشت
گوش کردن	goštārey kerdış	گوشتاری کردیش
لته ها	goštê dindānān	گوشت دیندانان
گل، گل سرخ	gûl	گول

۱ این واژه در گویشهای دیگر زبان کردی از جمله سورانی هم به کار می رود.
۲. در کردی «گو» (gu) به معنی «آغل» است (آذرلی).

گل‌بهار (نام زنانه)	Gulbehār	گول‌بهار
زرده تخم مرغ	gulilik	گوللیک
شاخه گل	gulêri	گولری
ران	golim	گولیم
گونه	gum	گوم
فرو رفتن، غرق شدن	gum biyāyış	گوم بیایش
غرق کردن	gum kerdış	گوم کِردیش
خون	guni	گونِی
غده پستانی یا شیری	guwān	گوان ^۱
مدفوع، گله	gı	گی
(صفت) لاغر، نازک	gıdi	گیدی
(صفت) سنگین، گران	gırān	گیران
سرگردان شدن	geyrāyış	گیرایش
(سرگردان شو! سرگردان می‌شود)	(bıgeyrı! geyreno)	(بیگیری! گیرنو)
جستن، دنبال چیزی گشتن	geyrāyış	گیرایش
(دنبالش بگرد، دنبالش می‌گردد)	(bıgeyrı! geyreno)	(بیگیری! گیرنو)
(صفت) بزرگ	gırd	گیرد
گره زدن	gıredayış (giredā,	گیردایش (گیردا، بیگردی!
(گره زد، گره بز، گره می‌زند)	bıgêrdi! giredāno)	گیردانو)
کار کرد	gırwıyāyış	گیرویایش (بیگیروه!
(کار بکن، کار می‌کند)	(bıgırwê! gırwıyen)	گیروینو)
گرفتن، بستن (بگیر! ببند! وجه شرطی:	gırotış (bi! mi! ...	گیروتیش (بی! می! [وجه
[اگر] بگیرد، [اگر] ببندد	biyero, geno)	شرطی: [بیرو، گنو
جوشاندن	gıreynāyış	گیریانیش (بیگیرینو! گیریننو)
(بجوشان، می‌جوشاند)	(bıgreyni! gıreyneno)	
جوش	gıryayış (bıgreyi!	گیربایش (بیگیری! گیرینو)

۱. در کردی سقز و ایلام «گوان» (govvān) به معنی «پستان» است (آذرلی)

(بجوش! می جوشد)	greyneno	
شاخه	gil	گیل
جامه چوپانی	gilāv	گیلاو
کره چشم، کاسه چشم	giliyā čimi	گیلیا چیمی
گیلاس	gilyāz	گیلیاز
درخت گیلاس	gilyāzêri	گیلیازری
		ل
رود	lā	لا ^۱
نخ، رشته	lā	لا ^۲
(صفت) لازم، ضروری	lāzım	لازیم
پسر بچه، پسر، فرزند پسر	lāž	لاژ
پسر، کوچک	lažek	لاژک
لاستیک	lastık	لاستیک
پارس کردن (پارس کن!)	lāwāyış (bilāwı!)	لاوایش (بیلاوی!)
یک مشت از چیزی، اندازه کم	lep	لپ
دستکش	lepik	لیپک ^۳
لرزیدن، به لرزه افتادن (بلرز!)	Lerzayıš (bilerzı!)	لرزایش (بیلرزی!)
جنگ، مبارزه	lež	لژ
جنگ کردن، جنگیدن	Lej kerdiş	لژ کردیش
کاسه (بزرگ)	legan	لگان
گیاه (باغچه)	lem	لم
سینی، دیس، قاب	lengri	لنگری ^۴
روباه	lû	لو

۱. سنج. «لا» (گذرگاه سیل، سیل) در گالشی، دلیجانی و خوانسار، «لا» (کنار، طرف و سوی) در لری و کردی سورانی (آذرلی).

۲. سنج. «لا» (فرش، گلیم) در سنگسری و تاتی؛ «لا» (بافته) در بستک (آذرلی).

۳. در کردی «لپک» (lepek) دستکش از پشم گوسفند یا موی بز (همان)

۴. در گویشهای دری [= زرشتی] کرمان و یزد «لنگری» (lengari) به معنی «سینی بزرگ» است (همان) که به طور کامل به همان خوانش و معنای این واژه در زازا است.

لب	lew	لو
لالایی	lori	لوری
لالایی خواندن	lori kerdış	لوری کردیش ^۱
دودکش	ložim	لوژین
نی، فلوت	lûli	لولی
کرم خاکی	lolik	لولیک
جنبیدن، تکان خوردن	Luwāyış (luwa, bîlu!, بیلوا	لووایش (لووا،
(جنبید، بجنب! می جنباند)	luweno)	لونون)
پر تگاه، صخره	lewe	لوه ^۲
تابه، کوزه	lê	له
موش	'lir	لیر
اسفنج، ابر	lif	لیف
لک لک	leyleg	لیلگ
آینه	lîlik	لیلیک ^۳
چرک (روی جامه، دست و مانند آن)	'leym	لیم
(صفت) چرکین	'leymın	لیمین
گیل	'lınji	لینجی
(صفت) گیلی، گیل آلود	'lınjin	لینجین
لنگ، پا	lîng	لینگ ^۴
		م
ما، - مان	mā	ما
مادر	mā	ماه ^۵

۱. در کردی کرمانج هم «لری» به معنی «لالایی» است.

۲. در کردی اورامانی «لوهون» (صخره) است.

۳. سنج. «لُلك (lolok) در گویش فرامرزان به معنای «روشن و براق» (آذرلی)

۴. «لینگ» در گویشهای افتری، دری [زرتشتی] کرمان و یزد و گیلان و خوانسار به معنی «پا» است. (آذرلی) همچنین در گویشهای گوناگون کردی (نک. هه ژار: «لنگ»)

۵. در گویش افتری هم یکی از معانی «ما» کلمه «مادر» است (آذرلی)

مار ^۱	mār	مادر (حالت اسمی نامشخص)
مار	māar	مار
مارو آوی، ماری بژی	māro awi, māri beži	مار آبی، مار زمینی (خاکی)
مارماسه	mārmāse	مارماهی
ماری	māri	کبک ماده
مازر	māzêr	درخت شاه بلوط (برگهای کوچک، میوه‌های تلخ)
مازوئت	māzo't	سوخت دیزل، مازوت
مازی	māzi	شاه بلوط، تلخ (برای متوقف کردن خونریزی به کار می‌رود)
ماسایش ^۲ (وجه التزامی): بیماسو)	māsāyış (bimaso)	ورم کردن (وجه التزامی: ورم کند)
ماست	māst	ماست
ماسه ^۳	māse	ماهی
ماسه	māse	میز
ماغ	māğ	تیر آهن، تیر چوبی
ماک	māk	دگمه
ماکی	Māki	(صفت) زنانه
مانکیر	mānker	خر ماده
مانگا ^۴	māngā	گاؤ ماده
میثت مندیش	me'ht mendiš	مات ماندن، شگفت زده شدن
متین	metin	(صفت) استوار، محکم (ریسمان و مانند آن)
مئنا	ma'hna	معنا، معنی

۱. در گویشهای شوشتری، عالی آبادی، سمنانی، خراسانی، شه میرزادی، دری [= زردشتی] کرمانی، گرگانی، خارکی، مازندرانی، بابلی، دماوندی، گیلانی و قصرانی «مار» به معنی «مادر» به کار می‌رود (همان).
 ۲. با «آماسیدن» (ورم کردن) فارسی هم ریشه است.
 ۳. در کردی گویشهای کرمانشاهی، سورانی و بلوچی هم «ماهی» به صورت «ماسی» نوشته و خوانده می‌شود.
 ۴. «مانگه» (ماده گاؤ) در گویش بجنوردی (همان).

داستان، مَثَل، مَثَل	mesel	مِثَل
برای مثال، برای نمونه	mesele	مِثله
عدس	merjû	مِرْجُو ^۱
نردبان، پله ها، پلکان	merdwāni	مِرْدوَانِی
شوهر، مرد، همسر	merde	مِرْده
مردن (بمیر، می میرد)	merdiš (bımırı! Mireno)	مِرْدِش (بِمِیْرِی! مِیْرِنُو)
شخص، مرد (مردم)	merdım	مِرْدِیْم
خویشاوند کسی	merdımê kesi	مِرْدِیْمِ کِسی
مردم	merdımı	مِرْدِیْمِی
پشه	merše	مِرْشه
موش	mere	مِرّه ^۲
گور، مزار، قبر	mezel	مِرْزَل
مگس	mês	مِیس
پول (کاربرد کهن)	mešte	مِشته
این اسب چند است؟	Na l'store čen meşteyā?	نه ایستور چند مِشْتِیَا؟
(قید) فردا	meštı	مِشْتِی
مشک (از پوست بز)	mešk	مِشْک
جنگل، بیشه	meše	مِشه ^۳
(مکتوب) نامه	mektuv	مِکتوو
ملک، فرشته	melek	مِلیک
ماندن (بمان!)	mendiš (bımanı!)	مِنْدِش (بِمَانِی!)
ماه	meng	مِنْگ ^۴
شراب انگور	mev/ mewêri	مُو/ مِوِری
مو، زلف، موی بز	mû	مُو

۱. در گویش جیرنده «مَرْجُو» و در اشکور «مَرْجُوْمَک» (marjumak) به معنی عدس است (همان)

۲. «مِرّه» (mara) در گویش خویین به معنی «موش» است (آذرلی)

۳. گویا گونه دگرگون یافته «بیشه» است (ابدال «ب» به «م» و «ی» به «_»)

۴. در تاتی «مَنْگ» (mong)، در تالشی «مَنْگ» (mang) (همان) و در کُردی «مانْگ» (māng) به معنی ماه است.

موساییش (بیموسی!)	musāyış (bımusı!)	یاد دادن، مأنوس شدن (با چیزی)، خو گرفتن به چیزی (یاد بده! / خو بگیری!)
موسناییش (بیموسنی!)	musnāyış (bımusnı!)	یاد دادن، نشان دادن (یاد بده! / نشان بده!)
مونتّر	montorr	موتور
مونجله	mojle	مورچه
موندی	mūndi	حمایل / شال (در لباس مردانه)
می	mi	گوسفند
میان	myān	میان، بین، درون، داخل
میانه	myāne	پشت (اصطلاح اندام شناسی ^۱)
میر	mir	خمیر
میراز	miraz	خمیرترش
میرچیک ^۲	mirçik	پرنده (کوچک)
میرد	mird	کامل، درسته (برای خوردن)
میرد	mird	سیر
میرو ^۳	miro	گلابی
میروری	mirwêri	درخت گلابی
میزی کردیش ^۴	mizi kerdış	شاشیدن (بچه یا جانوران)
میژ	miz	وزغ، قورباغه
میشمیش	mişmiş	زردآلو
میشمیشیری	mişmişêri	درخت زردآلو
میفتی	mifti	مفتی، روحانی فتوا دهنده، مرجع

I . anatomy

۲ سنج. «ملوچ» (گنجشک) در گویشهای اراکی و کردی کرمانشاهی

۳ سنج. «مرو» و «مرو» (گلابی) در فارسی کهن و ترکی آذربایجانی.

۴. «میزی» هم ریشه با «میزیدن» در فارسی به معنی «ادرار کردن» که در مثنوی مولوی هم به کار رفته است. در کردی (کرمنشاهی) و بجنوردی «میز» به معنی «پیشاب»، «شاش» و باز از همین ریشه در زبان کردی «میزدان» (پیشابدان/ مثانه) به کار می رود.

تقلید

گردن	mıl	میل ^۱
(مُلا) معلم، آموزگار	mıla	میلا
مَلت، مردم	millet	میلت
میلیون	mılyon	میلیون
مهمان	meyman	میمان
میمون	meymûn	میمون
من (مورد نامشخص و ضمنی)	mi(n)	می(ن)
میوه	meywe	میوه ^۲

ن

نارین (نامی زنانه است در لغت کردی به معنای «شرمگین»، نرم و نازک»، «باطراوت» (با راهنمایی دکتر محمد نجاری)	Narin	نارین
بستن (بست، ببند!)	nāmtiř	نامتیش (نامیت، بینامی!)
نامه	nāme	نامه
نام	neme	نامه
نان، خوراک، خوار و بار	nān	نان
گِردهٔ نان	nān	نان
نان خوردن، غذا خوردن	nān werdiř	نان وردیش
مفتخور، انگل	nāno	نانو
نعناع	na'hne	ننهنه
گذاشتن، نهادن، خواباندن دست (گذاشت، بگذار! ...)	nāyış (nā, nı! meni! nenö)	ناییش (نه، نی! منی! نتو)

۱. «مل» (mel) در گویشهای تالشی، کردی (کرمانشاهی، لکی و سورانی)، لری (خرم آباد) و ترق به معنی «گردن» است (همان)
 ۲. همانند خوانش «میوه» در گویش کرمانی.

nexš	(نقش) قلاب دوزی، سوزن کاری	نِخَش
nexš kerdiš	قلاب دوزی کردن، سوزن کاری کردن	نِخَشی کِرْدِش
nerre'hat	(صفت) بی ادب، سرکش، نافرمان	نَرَحَت ^۱
nerm	(صفت) [شخص] نرم، موافق	نِرم
nerı	(صفت) نر، نرینه	نِری
neri	(صفت) گونه دستوری مالکیت برای جنس نر (مذکر)	نِری
nerrınd	(صفت) خشمگین، عصبانی	نِریِنْد
nezdi/ nezdi	نزدیک (به فلان جا)	نِزْدی (فیلان جا را)
nešeno	نتوانستن، نمی تواند	نِشِنُو
nefes	نفس، دم	نِفس
nafki	بشقاب	نِفکی
neqra	نقاره (طبل بزرگ که با چوب نواخته می شود)	نِقره
neqûr	نوک، منقار (پرنده)	نِقور
nalbend	نعلبند	نِلبِنْد
nale	نعل	نِله
nengwi	ناخن	نِنگوی
new	نه	نِو
no	او (مذکر)، ـش (مذکر)، این	نِو
no	(صفت) این (مذکر)	نِو
newêš	نوزده	نِوَس
nêweš	ناخوش، بیمار	نِوَش ^۲
nûšte	(نوشته) طلسم، تعویذ	نِوَشْتِه
nûštiš	نوشتن (بنویس!)	نِوَشْتِش (بنویس!)

۱. شاید گونه دیگر واژه «ناراحت» باشد.

۲. خوانش دیگر «ناخوش» فارسی.

newke	(قید) به تازگی، تنها	نُوکه
nûnik	مشت	نُونیک
nûnik dayış	مشت زدن (بر)، ضربه سنگین زدن	نُونیک داییش
na	او، -ش (مؤنث)، او (نزدیک)	نه
na	این (برای مؤنث)	نه
ne	نه	نِه
nê	ایشان، آنها (در اشاره به نزدیک)	نه
nê	(صفت) اینها	نه
nê	(صفت) این (مذکر)	نه
ne ... ne ...	نه ... نه	نِه ... نِه
nay	او، -ش (مؤنث)، این (اشاره به نزدیک)	نَی
ney	او (مذکر)، -ش (مذکر)، این	نِی
nî'ha	نخود	نِیْها
nıkā	(قید) اکنون	نِیکا
nımāz kerdış	نماز خواندن	نِیماز کِردِیش
nımoz	(قید) آهسته، آرام، یواش	نِیمز
ninān	ایشان، آنها (در اشاره به نزدیک، کاربرد ویژه)	نِینا
و		
wa	بنابراین، از این رو	وَ
va	هوا، باد	وا ^۱
w(ā)	خواهر	وا (ا)
vā(t)ış	گفتن	وا (ت) یش ^۲

- در گویشهای گوناگون کردی «وا» به معنی باد است. در گویش ترق «وای» به معنی «باد» است (آذرلی) در سمنانی «وی» (VOY) در معنی باد به کار می رود (همان)
- «واتن» در گویشهای تاتی، خوانساری، نطنزی، بویر احمدی (آذرلی) و گویشهای گوناگون کردی «واتین» (wātin) به معنی «گفتن» است.

(وا، واته، واژ، وانو)	(va, vatê, vaj, vano)	(گفت، بگویند، بگو! می گوید)
واتیش	vâtiş	کلمه، سخن، گفتار
واتیش (بووازی!)	wâtiş (buwazı!)	خواستن (بخواه)
وار	wâr	خواهر
وار	wâr	(قید) پایین، سمت پایین
وارایش	vârâyiş (vârâ, bivârı!)	باریدن (بارید، بیار!)
یغیرو وارنو	Yağiro vâreno!	باران می بارد، دارد باران می بارد.
واروای	wârwây	(صفت) پا برهنه
واری کردیش	wâri kerdîş	بزرگ کردن، پرورش دادن
		(چهارپا، فرزندان و مانند آن)
واش	Vâş	چمن، علف خشک، یونجه
وئلگ	ve'lg	پوشال (چوبها و خورده های درخت راش که با گل برای اندودن سقف به کار می برند)
وام ^۱	Vâm	بادام
وای	Vây	(صفت) گران، گران قیمت
وخت	wext	زمان (ساعتها)
وختا	wexta	(قید) سپس (در آن زمان)
وختک [وختی کی]	wextek [wexte kî]	وقتی، زمانی (در گذشته)
ور	war	خواهر
ور ^۲	ver	(قید) پیش از، روبروی ...
ور ^۳ ویهِر	wêr > wihêr	دارنده، صاحب
ورادایش (ورادا، وِرادِی!)	verâdayîş (verâdâ,	آزاد کردن، رها کردن، ول کردن

۱. در زبان فارسی میانه / پهلوی «واتام» (wātām) بوده است (لغت نامه، حاشیه «بادام») که در سنجش با «وام» در زازا، حذف صامت میانی «ت» صورت گرفته است.
 ۲. «ور» (var) در گویشهای اورازانی، خوانساری، سنگسری، تاتی، کرینگانی و لری به معانی: «پیش، جلو، کنار و پهلوی» به کار می رود (آذری) که به ویژه با معنای دوم زازایی این واژه پیوند دارد.
 ۳. در فارسی پسوند «ور» (var) به معنی «دارنده» در واژگانی همچون «دانشور»، «هنرور» «دادور» (داور) و ... همسان با همین واژه زازا است.

ورادانو)	verdi! Verādāno)	(رها کرد، رها کن! رها می کند)
وراروژ	verārož	سمت جنوب [در کاربرد ادبی. پیش از خورشید]
ورجوی	verêjoy	(قید) پیش از این، در سابق
وردایش (وردا، وردی!)	verdāyış (verdā, verdi!	رویاندن، پروراندن (پرنده، موی
وردانو)	verdāno)	(کسی) (رویاند، برویان! می رویاند)
وردگک	werdeg	اردک
وردی	werdi/ werdi	(صفت) کوچک
وردیش	werdiş	خوردن
(بورا موی! می خورد)	(bûr! Mewı! Weno)	(بخورا! مخورا! می خورد)
ورغان	werğān	پتو
ورگک ^۱	verg	گرگ
وری	veri	(قید) زودتر، پیش از این
وریشتیش (ورزی)	weriştiş (werzı!)	جنیدن، تکان خوردن، جابه جا شدن (تکان بخورا!)
وریشنایش (بیوریشنی!)	verişnāyış (biverişni)	شکافتن (متعدی) (بشکاف)
وریشیایش (بیوریشی!)	veriyayış (biverişi!)	شکافتن (شکافته شوا)
ورین	verin	جلو [چرخ و مانند آن]، [پایی و مانند] جلویی
ورین	verin	(صفت) کهن، کهنه، قدیمی
وسار ^۲	wesār	افسار، دهنه اسب
وسار ^۳	wesar	بهار
وسینایش (بووسینی!)	weseynāyış (buweseyni!)	فرستادن، روانه کردن (کسی)

۱. در گویشهای بوین زهرایی، افتری، خویینی، الموتی، طرقي، نطنزی، روامند قزوین (آذرلی) و کُردی «ورگ»

(varg) به معنی گرگ است. در گویش مازنی هم «ورگ» به معنای گرگ است (Loghatname.org)

۲. گونه دیگر واژه «افسار» فارسی (در سنجش با فارسی، ابدال «ف» به «و» صورت گرفته است و حذف صامت و مصوت «» و «آغازین)

۳. گونه دیگر واژه «بهار» فارسی (ابدال «ب» به «و» و «ه» به «س»)

weš	(خوش) زیبا، خوشایند، خوب	وِش ^۱
vešā	(صفت) سوخته	وِشا
vešāyīš (vešā, biveši!)	سوختن (سوخت، بسوزان)	وِشایش ^۲ (وِشا، بیوشی!)
veštiš	باریدن (ببار! می بارد)	وِشتیش (وِزدی! وِزدانو)
vešnāyīš (vešnš, bivešm)	سوزاندن (سوزاند، بسوزان)	وِشنایش (وِشنا، بیوشنی!)
wegrotiš (weyer! weyeno)	جا به جا کردن، بردن (ببر! می برد)	وِگروتیش (وِیری! وِینو)
wel	خاکستر	وِل ^۳
welat	سرزمین، میهن، زادگاه	وِلات
welin	دود زده، دودی، خاکستری	وِلین
wendiš	(فعل گذرا) خواندن، برخواندن، بلند خواندن	وِنَدیش (بووتی!)
wendiš	(فعل ناگذر) خواندن (پرنده)	وِنَدیش (بووتی!)
veng	(صفت) خالی	وِنَگ
veng	صدا، آوا	وِنَگ ^۴
vewr	برف	وِور
vewr vārāyīš	برف باریدن	وِور وِارایش
Vewr vārenā.	برف می بارد.	وِو وِارنا.
viyā	بیوه	وِیا
viyā mendiš	بیوه شدن	وِیا مِندیش
vir	ذهن، حافظه، یاد	وِیر ^۵

۱. در بلوچی «وِش» (vaš) به معنای «خوشمزه و خوب» به کار می رود (آذرلی)

۲. در [تاتی] بوین زهرا «وِشتن» (vaštan) به معنی «سوختن است» (همان)

۳. گونه ی دیگر واژه «وِز» (var) «خاکستر» (فرهنگ فارسی به پهلوی، بهرام فره وشی: «خاکستر») که ابدال بسیار رایج «ر» به «ل» صورت گرفته است.

۴. در فارسی «وِنَگ» veng /vang به معنی «صدا و آواز بلند» به ویژه «صدای و آواز سگ بچه» به کار می رود (لغت نامه) در زبان گفتار مردم بیشتر به صدای فریاد و گریه جیغ بچه گفته می شود، ولی همانطور که در زازایی هم هست در فارسی به معنی هر نوع «آواز» به ویژه «آواز بلند» داشته، با این تفاوت که در زازایی مطلق به معنی «صدا» (اعم از بلند و کوتاه) است.

۵. در زبان پهلوی به معنای «خرد و عقل» است (نک. فرهنگ فارسی به پهلوی، بهرام فره وشی: «عقل») در زبانهای لری (گوشیهای الیگودرزی، ازناهی و...)، تاتی، تالشی، خوانساری، دری یزد و کرمان و سنگسری [و کردی]، «وِیر» (vir) به معنی «یاد، خاطر و حافظه» است (آذرلی)

فراموش کردن، یادش رفتن	vira šyāyīš	ویرا شیاایش
در گهواره قرار دادن	(xu) vīrar kerdiš	(خو) ویرار کردیش
ساختن، تولید کردن (بسازا!)	viraštiš (virāzi!)	ویراشتیش (ویرازی!)
(صفت) برهنه، عریان	vīrrān	ویرآن
خورده شده	wiryāyīš	ویریاایش
برگرداندن، قی کردن	virištiš	ویریتیش
(برگردان! بر می گرداند)	(bivireji! Virêjno)	(بیورزی! ویرزنو)
جا به جا کردن	vīrnāyīš (bivīrmi!)	ویرنایش (بیویرنی!)
مبادله کردن (پول)، تجارت	pê vīrnayīš	په ویرنایش
به یاد آوردن، به خاطر آوردن	viri āmyāyīš	ویری آماییش ^۱
جا به جا کردن، دشوار شدن	viryāyīš	ویریاایش
خورده شدن، قابل خوردن شدن، میل مفرط داشتن (خورده می شود)	wiryāyīš (wiryeno)	ویریاایش (ویرینو)
خراشیدن (خراشید، بخراش! مخراش! می خراشد)	wīrinayīš (wīrinā, burini! mewrini! wīrineno)	ویرینایش (ویرینا، بورینی! مورینی! ویرینو)
(قید) دیروز	vizêr	ویزر
بیرون آمدن، ظاهر شدن	Vižyāyīā	ویژیاایش
(بیرون بیا! بیرون می آید)	(biviži! vižyeno)	(بیویژی! ویژینو)
بیست	vist	ویست
مادر زن، مادر شوهر	vistrû	ویسترو
خویشاوندان همسر (زن)	vīstewrān	ویستوران
پدر زن، برادر زن	vīstewre	ویستوره
(صفت) گرسنه	veyšan	ویشان ^۲
برافروختن، روشن کردن آتش	vīštiš a ji	ویشتیش آجی
(برافروز/ روشن کن! بر می افروزد)	(ā ji fi! feyno ā ji)	(آ جی فی! فینو آ جی)

۱. ویری (یاد/حافظه) + آماییش (آوردن)

۲ «ویشتا» (vištā) در گیلکی به معنی «گرسنه» است. (آذری)

روش می کند			
یشک	wišk	(صفت) خشک، سخت، (گیاه)	
		خشکیده	
ویل ^۱	vil	شکوفه، گل	
ویل کردیش	vil kerdiš	گل کردن، شکوفه کردن	
ویلا	vilā	(صفت) پراکنده	
ویلا بیایش	vilā biyāyış	پراکنده شدن	
ویلا کردیش	vilā kerdiš	پراکنده کردن	
ویلکری	vilkeri	دسته گل	
ویلینایش (بیولینی)	vileynāyış (bivileyni!)	مالیدن، ماساژ دادن (بمال!)	
ویلیک	vılık	گل (کوچک)، شکوفه	
وینا	weynā	تخته آرد (برای غلتاندن و پهن کردن خمیر و نان)	
ویندارنایش	vindārnāyış	ایستادن	
(ویندارنی! ویندارنو)	(vindārnı! bindarneno)	(بایستان! می ایستاند)	
ویندایش ^۲	veyndāyış	خواندن، صدا زدن	
(ویندی! ویندانو)	(veyndi! Veyndāno)	(صدایش بز، صدایش می زند)	
ویندردیش (ویندی! وجه)	vinderdiš (vindi! ...	ایستادن، توقف کردن (بایست!)	
التزامی: «ویندرو» «ویندنو»	vindero) vindeno	(وجه التزامی: بایستد) بایستند	
وینی	vini (biyāyış)	گم شدن	
وینی	wini	بنابراین، از این رو	
وینیایش (بو! بونی! مو!	winyāyış (bew! bewni!	دیدن	
مونی! ویننو)	mew! mewni! winyeno)	(بین! ببینید! مبین! مبینید، می بیند)	
وینی کردیش	vini kerdiš	شکست خوردن، گم کردن	
وینیاایش (ویننو)	vineyāyış (vineyno)	سر تکان دادن (با حالت خواب	

۱. در سمنانی «ول» (vel) به معنای گل سرخ است (همان) در کردی «ویل» (vile) به معنای گل سرخ است.
در رامند قزوین و بوین زهرا [گوشهای تاتی] هم «وله» (vela) به معنای گل است (همان)
۲. گونه دیگر مصدر «خواندن» فارسی.

آلودگی) (سر تکان می دهد)			
عروسی	veyve	ویوه ^۱	
جشن (عروسی) گرفتن	veyve kerdış	ویوه کردیش	
دارنده، صاحب، دارا	wihêr	ویهر	
ی			
یا [کاربرد کم و به ندرت]	ya	یا	
نوشتن	yâzı kerdış	یازی کردیش ^۲	
[مغولی] (صفت) ممنوع، غیر قانونی	yâsağ	یاساغ	
[ترکی] باران ^۳	yâğır	یاغیر	
باران باریدن	Yâğır vārāyış	یاغیر وارییش	
باران می بارد.	Yağır vāreno.	یاغیر وارانو	
یعنی	Yānê	یانه	
(صفت) نادرست (قید) به نادرستی	Yānis	یانیس	
(صفت) آهسته، یواش	Yāvāš	یاواش	
یکشنبه	Yekşeme	یکشمه	
[ترکی] (صفت) آهسته، یواش	Yāvāš	یواش	

۱. در گویش خویین «ویوه» (veyva) به معنی «عروسی» است (آذرلی) در تاتی «ویو» (vayo) به معنی «عروس» است (همان). واژه پهلوی / پارسی میانه: «ویوتکان» (viutakān) (عروسی) (نک: فره‌وشی، فرهنگ فارسی به پهلوی)

۲. «یازی» (نوشتن = ترکی: «یازیق» + کردیش (کردن))

۳- «یاغیر» در ترکی به صورت فعل در معنای «می بارد» استفاده می شود. «ویراستار»

۶) صرف افعال در زبان زازا/ دیمیلی

مصدر	مضارع اختیاری	مضارع التزامی	امر مفرد	نهی مفرد	امر جمع	نهی جمع	گذشته ساده
کردیش Kerdiš کردن، ساختن	کِنو Kcno می کند می سازد	بیکرو Bikero بکند بسازد	بیک Bik بکن بساز	مک Mek مکن مساز	بیکره Bikero بکنید بسازید	میکره Mekere مکنید مسازید	کِرِد Kerd کرد ساخت
اکردیش Akerdiš باز کردن گشادن	اکینو Akeno باز می کند می گشاید	اکرو Akeru باز بکند بگشاید	اکی Akı باز کن بگشا	مکی Makı باز مکن مگشا	اکیره Akere باز کنید بگشاید	مکیره Makere باز مکنید مگشاید	اکِرِد Akerd باز کرد گشاد
چکردیش (ایتش) Çekerdış پرتاب کردن افکندن	چکینو Çekeno پرتاب می کند می افکند	چکرو Çekero پرتاب کند بیفکند	چک Çek پرتاب کن بیفکن	میچک Meček پرتاب مکن میفکن	چکیره Çekere پرتاب کنید بیفکنید	میچکیره Mečekere پرتاب مکنید میفکنید	چکِرِد (اشت) Çekerd (ešt) پرتاب کرد افکند
آردیش Ārdış آوردن	آنو Āno می آورد	بیارو Biyāro بیاورد	بیا Biy بیاور	میا Mëyā میاور	بیاره Biyāre بیاورید	میاره Mëyāre میاورید	آرِد Ārd آورد
ویندریش Vinderdiš ایستادن	ویندنو Vindeno می ایستد	ویندرو Vindero بایستد	ویندی Vındı بایست	مویندی Mevındı مایست	ویندره Vindere بایستید	مویندرِه Mevinder ت مایستید	ویندِرِد Vinderd ایستاد
وردیش werdiš خوردن	ونو Weno می خورد	بورو Būro بخورد	بور Būr بخور	موی Mewı مخور	بوره Būre بخورید	مویره Mewırē مخورید	وِرِد Werd خورد
بردیش Berdiš بردن	بنو Benno می برد	بیرو Biyero بیاورد	بی Bi بیاور	می Mey میاور	بیره Biyere بیاورید	میره Meyerē میاورید	بِرِد Berd برد
گیروتیش Gırotış گرفتن	گینو Geno می گیرد	بیرو Biyero بگیرد	بی Bi بگیرد	می Mey مگیرد	بیره Biyere بیاورید	میره Meyere میاورید	گِیِرِوت Gırot گرفت
شیایش Şyayış رفتن	شینو Şino می رود	شیرو Şıro برود	شو Şo برو	مشو Mešo مرو	شیره Şıre بروید	مشیره Meşıre مروید	شِی Şı رفت
آمیایش Āmyāyış آمدن	ینو Yeno می آید	بیرو Bıro بیاید	به Bē بیا	مه Mē میا	بره Bērē بیاورید	مِه mērē میاورید	آمِ Āme آمد

گذشته ساده	نهی جمع	امر جمع	نهی مفرد	امر مفرد	مضارع التزامی	مضارع اختیاری	مصدر
بسترد Besterd پاک کرد سترده	مبستره Mebester پاک میکنید مستریده	بستره Besterč پاک کنید بستریده	مبستری Mebesteri پاک میکنید مستر	بستری Besteri پاک کن بستر	بسترو Bestero پاک بکنند بسترد	بسترنو Bestereno پاک می کند می سترده	بستردیش Besterdiš پاک کردن ستردن
مرد Merd مرد	میمیره Memirč ممیرید	بیمیره Bimerč بمیرید	میمیری Memiri ممیر	بیمیری Bimiri بمیر	بیمیره Bimiro بمیرد	میرنو Mireno می میرد	مردیش Merdiš مردن
اومورد Omord شمرده	ماموره Mamorč مشمار	اوموره Omorč بشمر	ماموری Mamori مشمر	اوموری Omori بشمر	اومورو Omoro بشمرده	اومورنو Omoreno می شمرده	اوموردیش Omordiš شمردن
راورد Ravērd چشم پوشی کرد	مراوره Meravčrč چشم پوشی میکنید	راوره Ravčrč چشم پوشی کنید	مراوروی Meravčri چشم پوشی مکن	روری Revčri چشم پوشی کن	راورو Ravčro چشم پوشی کند	راورنو Ravčrno چشم پوشی می کند	راوردیش Raverdiš چشم پوشی از کنار چیزی گذشتن
وار Vārā بارید	—	—	میواری Mevari میبار	بیواری Bivari بیبار	بیوارو Bivaro بیبارد	وارنو Vareno می بارد	واریش Varayiš باریدن
زانا Zānā دانست	مزانه Mezānč مدانید	بیزانه Bizānč بدانید	مزانی Mezāni مدان	بیزانی Bizāni بدان	بیزانو Bizāno بداند	زانو Zāno می داند	زانایش Zānāyīš دانستن
چینا Činā چید	مچینه Mečinč مچینید	بیچینه Bičinč بچینید	مچینی Mečini مچین	بیچینی Bičini بچین	بیچینو Bičino بچیند	چیننو Čineno می چیند	چینایش Činayīš درو کردن
گوننا Guna افتاد	مگوننه Megunč میفتید	گونه Gunč میفتید	مگوننی Meguni میفت	گوننی Guni میفت	گونو Guno میفتد	گوننو Guneno می افتد	گوننایش Gunāyīš افتادن [جاندار]
هرینا Hernia خرید	مهیرینه Meherinč مخرید	بیهرینه Biherinč بخرید	مهیرینی Meherini مخر	بیهرینی Biherini بخر	بیهرینو Biherino بخرد	هریننو Heryneno می خرد	هرینایش Herinayīš خریدن
دی Di دید	میوینه Mevinč میینید	بیوینه Bovine بیینید	میوینی Mewni میین	بیوینی Bivini بیین	بیوینو Bivino بییند	ویننو Vineno می بیند	دیایش Diyayīš دیدن

مصدر	مضارع اخباری	مضارع التزامی	امر مفرد	نهی مفرد	امر جمع	نهی جمع	گذشته ساده
ویرنایش Wırınayış شست‌وشو، شستن	ویرینو Wırineno می شوید	بورینو Bûrino باشوید	بورینی Bûrını باشو / بشور	میورینی Mebûrını مشو / مشور	بورینه Bûrınē باشوید / باشورید	میورینه Mebûrınē مشوید / مشوید	ویرینا Wırınā شست
وِندیش Wendış خواندن، برخواندن (شعر)	وِانو Wāneno می خواند بر می خواند	بووانو Bûwano بخواند بر خواند	بووانی Bûwanı بخوان بر خوان	میوانی Mewanı مخوان بر مخوان	بووانه Bûwanē بخوانید بربخوانید	میوانه Mewanē مخوانید برمخوانید	وِند Wend خواند بر خواند
بیرنایش birınāyış (بریدن، سلاخی)	بیرینو Birineno می بُرد	بیورینو Bıvırno ببرد	بیورینی Bıvırını ببُر	میورینی Mevırını مبُر	بیورینه Bıvırınē ببیرید	میورینه Mevırınē مبُرید	بیرنا Bırnā بُرید
درنایش derrnayış پاره کردن، دریدن	درنو Derreno می درد پاره می کند	بدرنو Bıderno بدرد پاره کند	بدرتی Bıdermı بدر پاره کن	مدرتی Mederrnı مدر پاره مکن	بدرته Bıdermē بدرید پاره کنید	مدرنه Medernē مدرید پاره مکنید	درنا Derrnā درید
گیرنایش Gırnāyış جوشاندن	گیرنو Gırneno می جوشاند	بیگیرنو Bıgerno بجوشاند	بیگیری Bıgırnı بجوشان	میگیری Megırnı مجوشان	بیگیرنه Bıgırnē بجوشانید	میگیرنه Megırnē مجوشانید	گیرنا Gırnā جوشاند
موسنایش Musnāyış نشان دادن آموزاندن	موسینو Musneno نشان می دهد می آموزاند	بیموسنو Bımusno نشان دهد بیاآموزاند	بیموسنی Bımusnı نشان بده بیاآموزان	میموسنی Memusnı نشان مده بیاآموزان	بیموسنه Bımusnē نشان بدهید بیاآموزانید	میموسنه Memusnē نشان مدهید بیاآموزانید	موسنا Musnā نشان داد آموزاند
پرنایش Perrnāyış پرواز کردن پریدن کیش کردن (پرنده)	پرنو Perreno پرواز می کند می پرد کیش می کند	پیپرنو Pıpereno پرواز کند بپرد کیش کند	پیپرنی Pıpernı پرواز کن بپر کیش کن	میپرنی Meperrnı 1 پرواز مکن مپر کیش مکن	پیپرنه Pıpernē پرواز کنید ببپرد کیش کنید	میپرنه Meperrnē پرواز مکنید مپر کیش مکنید	پرنا Perrnā پرواز کرد پرید کیش داد

مصدر	مضارع اخباری	مضارع التزامی	امر مفرد	نهی مفرد	امر جمع	نهی جمع	ساده گذشته
ریشنو ^۱ Rišeno ریختن	ریشنو Rišeno می ریزد	بیریشنو Birišno بریزد	بیریشنی Birišni بریز	میریشنی Merišni مریز	بیریشنه Birišne بریزید	میریشنه Merišne مریزید	ریشنا Rišnā ریخت
شیکتیش Šiktīš شکستن	شیکینو Šikeno می شکند	بیشیکنو Bišikno بشکند	بیشیکنی Bišikni بشکن	میشیکنی Mešikni منکن	بیشیکنه Bišikne بشکید	میشیکنه Mešikne مشکید	شیکت Šikt شکست
ویرنایش Virnāyīš عوض کردن معاوضه کردن	ویرننو Virneno عوض می کند معاوضه می کند	بیویرنو Bivirno عوض کند معاوضه کند	بیویرنی Bivirni عوض کن معاوضه کن	موییرنی Mevirni عوض مکن معاوضه مکن	بیویرنه Bivirne عوض کنید معاوضه کنید	موییرنه Mevirne عوض مکنید معاوضه مکنید	ویرنا Virnā عوض کرد معاوضه کرد
ویریشنایش Verišnāyīš شکافتن	ویریشنانو Verišneno می شکافت	ویریشنو Verišno بشکافت	ویریشنی Verišni بشکاف	مویریشنی Meviršni مشکاف	ویریشنه Verišne بشکافید	مویریشنه Meviršne مشکافید	ویریشنا Verišnā شکافت
ویشنایش Vešnāyīš سوزاندن	ویشینو Vešeno می سوزاند	بیوشنو Bivešno بسوزاند	بیوشنی Bivešni بسوزان	موشنی Mevešni مسوزان	بیوشنه Bivešne بسوزانید	موشنه Mevešne مسوزانید	ویشنا Vešna سوزاند
واتیش ^۲ Vātīš گفتن	واتو Veno می گوید	واژو Važo بگوید	واژی(۱) Važ(1) بگو	مواژی(۱) Mevž(1) مگو	واژه Važē بگویید	مواژه Mevžē مگویید	وا Vā گفت
پوتیش Pewtīš پختن	پوژنو Pewžno می پزد	پیپوژو Pipewžo بپزد	پیپوژی Pipewži بپز	میپوژی Mepewži بپز	پیپوژه Pipewžē بپزید	میپوژه Mepewžē بپزید	پوت Pewt پخت
رونایش ^۳ Ronāyīš قرار دادن کاشتن	رونانو Ronano قرار داد کاشت	رونو Rono قرار دهد بکار	رونی Roni قرار بده بکار	میرونی Memroni قرار مده مکار	رونه Ronē قرار دهید بکارید	مرونه Meronē قرار دهید مکارید	رونا Rona قرار داد کاشت

۱. فعل از مصدر «ریشین» / «ریشیان» در برخی گویشهای کردی به کار می‌رود؛ در زبان کردی کرمانشاه (منطقه بیلوار) در شاهنامه ی کردی در داستان فرود، آنجا که زنان در سوگ کشته شدن فرود مویه و زاری می‌کنند، چنین آمده: «خوین له سه ره نهجه ی نازاران ریشیا» (خون از سر پنجه ی نازداران ریخت/ جاری شد) از روایت شفاهی استاد علیرضا فیض بشی پور از شنیده های پدر مغفور ایشان، غلامرضا فیض بشی پور.
۲. در زبان پهلوی / فارسی میانه «پ. واختن» (گفتن) (مکنزی، د. ن. ۱۳۸۳: ۲۹۴) در گویشهای گوناگون کردی مصدر «واتن» و فعلهای برگرفته از آن به کار می‌رود.
۳. در کردی «رونان» (نهادن) (هه ژار، «رونان»)

مصدر	مضارع اختیاری	مضارع التزامی	امر مفرد	نهی مفرد	امر جمع	نهی جمع	گذشته ساده
دایش ^۱ Dāyış	دانو Dano	یدو Bido	یدی Bıdı	مدی Medı	یده Bide	مده Medê	دا Dā داد
گیردایش Giredāyış	گیردانو Giredano	گیردو Giredo	گیردی Giredı	مگردی Megrêdı	گیرده Girdê	میگرده Megrêdê	گیردا Gireda گره زد
هوردایش Hewardış	هوردانو Hewardān o	هوراردو Hewardō	هوراردی Hewardı	مهواردی Mehewār dı	هوراره Hewardê	مهواره Mehewār dê	هوراد Heward بر داشت جا به جا کرد
تودایش Tevdaiş	تودانو Tevdano	تودو Tevdo	تودی Têvđı	موردی Meverdı	ورده Verdê	مورده Meverdê	وردا Verdā به هم زد مخلوط کرد
وشتیش Veştış	وازدانو Vazdano	وازدو Vazdo	وازدی Vazdı	مواردی Mevazdı	وازده Vazdê	موارده Mevazdê	وشت Vest دوید
تادایش Tādāyış	تادنو Tādeno	تادو Bıtādo	تیادی Bıtādı	میتادی Metādı	بیتاده Bıtādê	میتاده Metadê	تادا Tā dā تاب خورد چرخید
آنتیش Āntış	آنجنو Anjeno	بانجو Bānjo	بانجی Bānji	مانجی Mānji	بانجه Bānjê	مانجه Mānjê	آنت Ānt کشید مکید جذب کرد
نامتیش ^۲ Nāmtiā	نامنو Nāmeno	بینامو Bīnāmo	بینامی Bīnāmi	مینامی Menāmi	بینامه Bīnāmê	مینامه Menāmê	نامیت Nāmtı خم کرد

۱. در کردی «دان» (دادن) (همان، «دان»)

۲. هم‌ریشه با واژه پهلوی/فارسی میانه ی «تماج» (خم شدن، تعظیم کردن) (لغت‌نامه، «تماز» و هم‌ریشه با «تماز» فارسی.

گذشته ساده	نهی جمع	امر جمع	نهی مفرد	امر مفرد	مضارع التزامی	مضارع اخباری	مصدر
رامیت Rāmit راند	مرامه Merāmē مرانید	بیرامه Bireme برانید	مرامی Merāmi مران	بیرامی Bīrāmi بران	بیرامو Bīrāmo برانید	رامنو Rāmeno می راند	رامتیش Rāmtiš راندن
شمیت Šimit نوشتید دود کرد	میشمه Mešimē منوشتید دود مکنید	بیشمه Bišime بنوشتید دود کنید	میشمی Mešimi منوش دود مکن	بیشمی Bišimi بنوش دود کن	بیشمو Bišimo بنوشد دود بکند	شیمنو Šimeno می نوشد دود می کند	شمیتیش Šimitiš نوشتیدن دود کردن
کارِت ^۱ Kārit کاشت	مکاره Mekārē مکارید	بیکاره Bikārē بکارید	میکاری Mekāri مکار	بیکاری Bikāri بکار	بیکارو Bikāro بکارد	کارنو Kāreno می کارد	کارِتیش Kāritiš کاشتن
پِرا Perrā پرواز کرد پرید	مِپره Meperrē پرواز مکنید مپرید	پِپره Piperrē پرواز کنید پپرید	مِپری Meperrī پرواز مکن مپر	پِپری Piperrī پرواز بکن پپر	پِپرو Piperro پرواز کند پپرد	پرنو Perrēno پرواز می کند می پرد	پِراییش Perrāyīš پرواز کردن پریدن
خورا Xorrā خر و پف کرد	مِخوره Mexorrē خر و پف نکنید	بِخوره Bixorre خر و پف بکنید	مِخوری Mexorri خر و پف مکن	بِخوری Bixorri خر و پف بکن	بِخورو Bixorro خر و پف بکند	خرنو Xorrēno خر و پف می کند	خوراِیش ^۲ Xorrāyīš خر و پف کردن
آسه Āse پدیدار شد ظاهر شد	ماسه Māsē پدیدار مشوید ظاهر مشوید	باسه Bāse پدیدار بشوید ظاهر شوید	ماسی Māsī پدیدار شو ظاهر شو	باسی Bāsī پدیدار شو ظاهر شو	باسو Bāso پدیدار شود ظاهر شود	آسنو Āseno پدیدار می شود ظاهر می شود	آساییش Āsāyīš پدیدار شدن ظاهر شدن
ماسا Māsā مالید	میماسه Memasē ممالید	بیماسه Bimasē بمالید	میماسی Memasī ممال	بیماسی Bimasī بمال	بیماسو Bimaso بمالد	ماسنو Maseno می مالد	ماساییش Masāyīš مالیدن
موسا Mūsa یاد گرفت خو گرفت	میموسه Memūsē یاد مگیرید خو مگیرید	بیموسه Bemūsē یاد بگیرید خو بگیرید	میموسی Memūsī یاد مگیر خو مگیر	بیموسی Bimūsī یاد بگیر خو بگیر	بیموسو Bimūso یاد بگیرد خو بگیرد	موسنو Mūseno یاد می گیرد خو می گیرد	موساییش Mūsāyīš یاد گرفتن خو گرفتن

۱. گونه‌ی دیگر فعل گذشته ساده از مصدر «کاشتن» و «کاریدن» فارسی: «تو چه کردی جهد کان با تو نگشت / تو چه کاریدی که نامد به گشت» (مولانا جلال الدین، به نقل از لغت نامه، ذیل «کاریدن»)
۲. همان واژه «خریدن» (xorridan) (خرناس کشیدن، خر و پف کردن) فارسی است (نک. لغت نامه «خریدن»)

گذشته ساده	نهی جمع	امر جمع	نهی مفرد	امر مفرد	مضارع التزامی	مضارع اختیاری	مصدر
پسا Peysā خشک شد	مپسه Mepeysê خشک مشوید	پپسه Pipeysê خشک شوید	مپسی Mepeysı خشک مشو	پپسی Pipeysı خشک شو	پپسو Pipeyso خشک شود	پسِنو Peyseno خشک می شود	پسایش Peysayıš خشک شدن
رسا resā رسید	مپسه Mepeysê مرسید	پپسه Pipeysê برسید	مرسی Mercsı مرس	رسی Resı برس	رسو Reso برسد	رسِنو Reseno می رسد	رسیایش Resāyıš رسیدن
ترسا Tersā ترسید	میتسه Metersê مترسید	بیتسه Bıtersê بترسید	میترسی Metersı مترس	بیترسی Bıtersı بترس	بیترسو Bıterso بترسد	ترسِنو Terseno می ترسد	ترسیایش Tersāyıš ترسیدن
شا Şā توانست	_____	_____	_____	_____	_____	_____	شینو Şeno توانستن (ف. گذرا)
نیشت Nıšt سوار شد نشست	مینشه Menışê سوار مشوید منشینید	نیشه Nişê سوار بشوید بنشینید	مینشی Menışı سوار مشو منشین	نیشی Nişı سوار شو بنشین	نیشو Nišo سوار شود بنشیند	نیشینو Nişeno سوار می شود می نشیند	نییش Niış سوار شدن نشستن (براسب و ملند آن)
روت Rot فروخت	مروشه Meroşe مفروشید	بیروشه Bıroşe بفروشید	مروشی Meroşı مفروش	بیروشی Bıroşı بفروش	بیروشو Bırošo بفروشد	روشینو Roşno می فروشد	روتییش Rotış فروختن
رونیش Roništ نشست	مروشه Meroşe منشینید	روشه Roşe بنشینید	مروش Meroş منشین	روش Roş بنشین	روشو Rošo بنشیند	روشینو Roşeno می نشیند	رونیشیش Ronişıš نشستن
تپیش Tepışt گرفت	میتسه Metepeşê مگنیرید	تپسه Tepêşê بگنیرید	میتسی Metepeşı مگنیر	تپسی Tepşı بگنیر	تپشو Tepşo بگنیرد	تپشینو Tepşeno می گیرد	تپیشیش Tepıştıš گرفتن
تاشت Taşt تراشید	متاشه Metaşe می تراشد	بیتاشه Bıtaşê بتراشید	متاشی Metaşı متراش	بیتاشی Bıtaşı بتراش	بیتاشو Bıtaşo بتراشد	تاشِنو Taşeno می تراشد	تاشیش Taşıš تراشیدن

۱. در کردی «رونیشتن»، «رونزن»، «دانیشتن» و... (ماجد مردوخ روحانی، فرهنگ فارسی - کردی دانشگاه کردستان، ۱۳۸۸، «شستتن»)
 ۲. گونه دیگر واژه های «تاشین» / «تراشین» در کردی و «تراشیدن» در فارسی.

مصدر	مضارع اخباری	مضارع التزامی	امر مفرد	نهی مفرد	امر جمع	نهی جمع	گذشته ساده
وشایش ^۱ Vešayış	وِشِنو Vešeno	بِوِشِو Bivešo	بِوِشِی Biveši	مِوِشِی Meveši	بِوِشِه Biveše	مِوِشِه Meveše	وِشا Vešā
سوختن Xošayış	خوشِنو Xošeno	بِخِوشِو Bixošo	بِخِوشِی Bixošı	مِخِوشِی Mexošı	بِخِوشِه Bixošē	مِخِوشِه Mexošē	خوشا Xošā
وژ وژ کردن Xış xış کردن	وژ وژ می کند خیش خیش می کند	وژ وژ بکند خیش خیش بکند	وژ وژ کن خیش خیش کن	وژ وژ مکن خیش خیش مکن	وژ وژ بکنید خیش خیش بکنید	وژ وژ مکنید خیش خیش مکنید	خوشا وژ وژ کرد خیش خیش کرد
کوتیش ^۲ Kewtiş	کِوِنو Kewno	بِکِوِو Bikewo	بِکِوِی Bikew	مِکِوِی Mekew	بِکِوِه Bikewē	مِکِوِه Mekewē	کِوت Kewt
افتادن Kewtış	می افتد	بِیفتد	بِیفت	میفت	بِیفتد	میفتد	افتاد
اکوتیش ^۳ Akwetış	اِکِوِنو Akweno	اِکِوِو Akwewo	اِکِوِی Akwew	مِکِوِی Makew	اِکِوِه Akwewē	مِکِوِه Makewē	اِکِوت Akwet
طلوع کردن بر آمدن	طلوع می کند بر می آید	طلوع کند بر آید	طلوع کن بر آ	طلوع مکن بر میا	طلوع کنید بر آید	طلوع مکنید بر میاید	طلوع کرد بر آمد
راکوتیش Rākwetış	رِاِکِوِنو Rākweno	رِاِکِوِو Rākwewo	رِاِکِوِی Rākwew	مِرِاِکِوِی Merākwew	رِاِکِوِه Rākwewē	مِرِاِکِوِه Merākwewē	رِاِکِوت Rākwet
خوابیدن	می خوابد	بِخوابد	بِخواب	مخواب	بِخوابد	مخوابد	خوابید
رووایش Rûwāyış	رِوِوِنو Rûweno	بِرِوِوِو Birûwo	بِرِوِوِی Birûwı	مِرِوِوِی Merûwı	بِرِوِوِه Birûwē	مِرِوِوِه Merûwē	رِوِوا Rûwā
جوانه زدن رویدن	جوانه می زند می روید	جوانه بزند پروید	جوانه بز پروی	جوانه مز مروی	جوانه بزید پروید	جوانه مزید مروید	جوانه زد روید
توایش Tewāyış	تِوِوِنو Teweno	بِتِوِوِو Bitewo	بِتِوِوِی Bitew	مِتِوِوِی Metew	بِتِوِوِه Bitewē	مِتِوِوِه Metewē	تِوِوا Tewā
آسیب دیدن	آسیب می بیند	آسیب بیند	آسیب بین	آسیب مین	آسیب بینید	آسیب مینید	آسیب دید

۱. در [تاتی] بوین زهرا «وشتن» (vaştan) به معنای سوختن است (آذری) که هم ریشه با همین واژه «وشایش» در زازا/ دیملی است.
۲. در کردی «که وتن» (kawtan) / «که فتن» به معنای «افتادن» است و فعلهای برگرفته از آن به کار می رود و در گویش دیگر شمال غرب ایرانی یعنی گیلکی هم، این مصدر و صرف افعال آن رایج است.
۳. ریشه واژه «a» (ا) (پسوند نفی در زبانهای ایرانی و برخی زبانهای اروپایی) + «کوتیش» (kewtiş) (افتادن) (نیفتادن/ واژگونه مصدر «افتادن» = برخاستن/ بر آمدن، بلند شدن)

مصدر	مضارع اخباری	مضارع التزامی	امر مفرد	نهی مفرد	امر جمع	نهی جمع	گذشته ساده
حسایش 'hesayış شنیدن	حسینو 'hesyeno می شنود	بیحسیو B'hesyo بشود	بیحسی B'hesı بشنو	میحسی Me'hesı مشنو	بیحسیه B'hesyê بشنوید	میحسیه Me'hesyê مشنوید	حسیا 'hesyâ شنید
گیربایش Gırêyayış جوشیدن	گیرینو Gıreyêno می جوشد	بیگیربو Bıgrêyo بجوشد	بیگیری Bıgrêyı بجوش	میگیری Megrêyı مجوش	بیگیریه Bıgêrêyê بجوشید	میگیریه Megrêyê مجوشید	گیریا Gırêyâ جوشید
گیرویایش Gırwıyayış کار کردن	گیروینو Gırwıyıc no کار می کند	بیگیروینو Bıgrwıyıc o کار بکند	بیگیروی Bıgrwı کار بکن	میگیروه Megırwê کار مکن	— — —	— — —	گیرویا Gırwıyâ کار کرد
ریشیایش ^۱ Rışyayış ریختن سرریز کردن	ریشینو Rışyeno سرریز کرد	بیریشو Bırışyo سرریز کند	بیریشی Bırışı سرریز کن	میریشی Merışı سرریز مکن	بیریشیه Bırışyê سرریز کنید	میریشیه Merışyê سرریز کنید ممکنید	ریشیا Rışyâ ریخت سرریز کرد
ریایش Reyâyış فرار کردن ناپدید شدن	رینو Reyeno فرار می کند ناپدید می شود	بیربو Bıreyo فرار کند ناپدید شود	بیری Bıreyı فرار کن ناپدید شو	میری Mıreyı فرار مکن ناپدید مشو	بیریه Bıreyê فرار کنید ناپدید شوید	میریه Mıreyê فرار کنید ناپدید مشوید	ریا Reyâ فرار کرد ناپدید شد
شیکیایش Şıkıyayış شکستن	شیکینو Şıkıyeno می شکند	بیشیکو Bışıkıyo بشکند	بیشیکی Bışıkı بشکن	میشیکی Meşıkı مشکن	بیشیکه Bışıkıyê بشکنید	میشیکه Meşıkıyê مشکنید	شیکیا Şıkıyâ شکست
وینیایش Wınıyâyış نگاه کردن نگریستن دیدن	وینینو Wınıyıc نگاه می کند می نگرد می بیند	بوینو Bıwnıyo نگاه کند بنگرد بیند	بوینی Bıwnı نگاه کن بنگر بین	مبوینی Mıwnı نگاه مکن منگر مبین	بوینه Bıwnê نگاه کنید بنگرید بینید	مبوینه Mıwnê نگاه کنید منگرید مبینید	وینیا Wınıyâ نگاه کرد نگریست دید
خفتیایش Xeftıyayış کار کردن	خفتینو Xeftıyeno کار می کند	بیخفتیو Bıxftıyo کار بکند	بیخفتی Bıxftı کار بکن	میخفتی Mexftı کار مکن	بیخفتیه Bıxftıyê کار بکنید	میخفتیه Mexftıyê کار بکنید	خفتیا Xeftıyâ کار کرد

۱. در زبان کردی مصدرهای «رژان» / «رژیان» / «رژیان» / «رژیان» (مردوخ روحانی: «ریختن») همه گونه‌های دیگر واژه «ریشیایش» در زازا/ دیمیلی و «ریختن» در فارسی است.

گذشته ساده	نهی جمع	امر جمع	نهی مفرد	امر مفرد	مضارع التزامی	مضارع اخباری	مصدر
ویراشت Virāšt	مویرازه Mevirazê	ویرازه Virazê	مویرازی Mevirāzi	ویرازی Virāzi	ویرازو Virāzo	ویرازنو Virāzeno	ویراشتیښ Virāštiš
ساخت تولید کرد	مسازید تولید مکنید	بسازید تولید کنید	مساز تولید مکن	بساز تولید کن	بسازد تولید کند	می سازد تولید می کند	ساختن تولید کردن
وریشت Werišt	مورزه Meverzê	ورزه werzê	مورزی Mewerzi	ورزی werzi	ورزو werso	ورزنو werzeno	وریشتیښ werištiš
بلند شد برخاست	بلند شوید بر مخیزید	بلند شوید بر خیزید	بلند مشو بر مخیز	بلند شو برخیز	بلند بشود بر خیزد	بلند می شود بر می خیزد	بلند شدن برخاستن
واشت Wašt	موازه Mewazê	بموازه Bûwazê	موازی Mewazi	بموازی Bûwazi	بموازو Bûwazo	بموازنو Wazeno	واشتیښ Waštiš
خواست	مخواهید	بمخواهید	مخواه	بمخواه	بمخواهد	می خواهد	خواستن

کتاب‌نما

- ۱) آذرلی، غلامرضا، ۱۳۸۷، فرهنگ واژگان گویش‌های ایرانی، تهران، نشر هزار
- ۲) دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، لغت نامه، ویرایش جدید، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۵ جلد
- ۳) فره‌وشی، بهرام، ۱۳۸۸، فرهنگ فارسی به پهلوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم.
- ۴) مردوخ روحانی، ماجد، ۱۳۸۸، فرهنگ فارسی - کُردی دانشگاه کردستان، سنندج، انتشارات دانشگاه کردستان، چاپ نخست
- ۵) هه ژار، عبدالرحمان شرفکندی، ۱۳۸۸، هه نبانه بورینه: فرهنگ کُردی - فارسی، تهران، انتشارات سروش (صدا و سیما)، چاپ ششم.
- 6) İremet, Faruk, 1996, Vårt Sparåk ZAZAKI (Our Language Zaza), publisher: İrmet Förlag, Stockholm.
- 7) Lynn Todd, Terry, 2008, A GRAMMER OF Dimili Also KNOWN AS ZAZA, Electronic publication.

زندگی و آثار منتشرشده یا در دست انتشار نویسنده

- سیاوش مرشدی (زاده ۲۸ مرداد ۱۳۶۲ - تهران)
- دکتری زبان و ادبیات فارسی - دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز (۱۳۹۱)

آثار

الف) تألیف

- ۱- برگزیده انوار سهیلی؛ نشر کمال اندیشه (۱۳۸۷)
- ۲- ادبیات ایران زمین، با همکاری دکتر محمد نجاری (۱۳۹۱ - نشر اشاره)

ب) ترجمه

- ۱- برادران خوشحال، بردی کربابایف؛ ترجمه با همکاری دکتر محمد نجاری، مرکز اسناد فرهنگی آسیا - نشر اشاره (۱۳۹۱)
- ۲- قصه‌های مردم گُره، زونگ این شوب؛ ترجمه با همکاری دکتر محمد نجاری (در دست انجام)
- ۳- فرهنگ سه‌زبانه انگلیسی-فارسی-ترکمنی؛ با همکاری دکتر محمد نجاری (در دست انجام)

ج) مقاله

- 1- Kurdish Imitation of Nizami Quintet, American Journal (2012; 8(11) 306-311) halabi-morshedi
- ۲- مقایسه سبک‌شناسانه هفت‌اورنگ جامی با هفت‌منظر هاتفی؛ (با همکاری دکتر علی اصغر حلبی)، فصلنامه علمی-پژوهشی تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی، سال پنجم، شماره ۱۴، زمستان ۱۳۹۱، شماره پیاپی ۱۸ (صص ۸۸-۷۳)
- ۳- تأثیر اشعار جامی بر تصویرهای شاعرانه هفت‌منظر هاتفی (با همکاری دکتر علی اصغر حلبی)، فصلنامه علمی-پژوهشی «پژوهش ادبی» دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز، شماره ۲۷، تابستان ۱۳۹۱ (صص ۶۲-۴۱)
- ۴- بخشی از مقالات بومی سروده‌های ایران مانند: گیان گیانو، واران وارانته، چریکه و... (کتاب بومی سروده‌های ایران به سرپرستی دکتر حسن ذوالفقاری)

- ۵- خط برگردان مجموعه مقالات درباره ادبیات یغناپ از کتاب «فولکلور یغناپ» تألیف طغای مراد یارزاده، (شماره‌های پیاپی نشریه چیستا، ۱۳۹۰)
- ۶- غیرت کرمانشاهی (دانشنامه جهان اسلام، در دست انتشار)

د) تصحیح و شرح متون ادبی

- ۱- هفت منظر هانفی؛ با همکاری دکتر حسن ذوالفقاری (نشر رشد آوران، در دست انتشار)

ه) ویراستاری

- ۱- زنان شاهنامه؛ دکتر محمد نجاری-حسین صفی (چاپ نخست ۱۳۹۰- طراوت؛ چاپ دوم با ویرایش و افزوده‌ها ۱۳۹۱- نشر کتاب آمه)
- ۲- دیوان رودکی، نقد و نظر و شرح؛ دکتر کامل احمدنژاد (نشر کتاب آمه - ۱۳۹۱)، ویراستار: دکتر سیاوش مرشدی - دکتر محمد نجاری